

علمدار عاشقی

زبان حال امام حسین و حضرت ابوالفضل علیہ السلام



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علمدار عاشقی

نویسنده:

علی تقوی دهکلانی

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	علمدار عاشقی (زبان حال امام حسین و حضرت عباس علیهما السلام)
۶	مشخصات کتاب
۶	روایت
۶	مقدمه
۷	امام حسین علیه السلام و دوران خردسالی
۹	امام حسین و آمدن ام‌البنین علیهما السلام
۱۰	امام حسین و ولادت عباس علیهم السلام
۱۲	معرفت عباس علیه السلام به جایگاه امامت
۱۳	عباس علیه السلام در دوران پدر و برادر
۱۶	امام حسین علیه السلام و بیعت خواهی یزید
۱۷	عباس علیه السلام با کاروان عاشقی، به سوی مکه
۱۹	عباس علیه السلام با کاروان عشق، در کنار کعبه
۲۰	عباس علیه السلام و اعزام سفیر عشق به کوفه
۲۱	عباس علیه السلام و حرکت کاروان عاشقی از مکه
۲۳	عباس علیه السلام و ورود به سرزمین عاشقی
۲۴	عباس علیه السلام و شب عاشقی با خدا
۲۵	عباس علیه السلام و صبح روز عشق بازی
۲۸	امام عاشقان و روز عاشقی
۳۰	پاورقی
۳۱	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

علمدار عاشقی (زبان حال امام حسین و حضرت عباس علیهما السلام)

مشخصات کتاب

سرشناسه: تقوی دهکلائی، علی عنوان و نام پدید آور: علمدار عاشقی: سخنان و زبان حال امام حسین و ساقی دشت کربلا علیهما السلام / مولف علی تقوی دهکلائی. مشخصات نشر: قم: مسجد جمکران (قم) ۱۳۸۷. مشخصات ظاهری: ۱۰۸ص. شابک: ۱۰۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۱۸۹-۶ وضعیت فهرست نویسی: در انتظار فهرست نویسی (اطلاعات ثبت) یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس. شناسه افزوده: مسجد جمکران (قم) شماره کتابشناسی ملی: ۱۶۸۸۱۶۴

روایت

عن زراره عن أبي جعفر عليه السلام في حديث قال ذرؤه الأمر وسينامه ومفتاحه وباب الأشياء ورضى الرحمن الطاعة للإمام بعد معرفته أما لو أن رجلاً قام ليله وصام نهاره وتصدق بجميع ماله وحج جميع دهره ولم يعرف ولاية ولي الله فيو اليه ويكون جميع أعماله بدلالته إليه ما كان له على الله حق في ثوابه ولا كان من أهل الإيمان. راه گشا و کلید هر مشکلی و درب تمام اشیاء و رضایت خداوند رحمان، اطاعت امام بعد از شناخت امام است. آگاه باشید اگر فردی شب زنده‌داری نماید و روزها را روز بگیرد و همه اموالش را (در راه خدا) صدق بدهد تمام عمرش را حج انجام دهد ولی ولایت ولی الله را نشناسد تا او را ولی خود قرار دهد، تمام اعمال خود را با هدایت امام انجام ندهد حق هیچ ثوابی از جانب خداوند متعال را ندارد و اهل ایمان هم نخواهد بود. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۱۹.

مقدمه

عن زراره عن أبي جعفر عليه السلام في حديث قال ذرؤه الأمر وسينامه ومفتاحه وباب الأشياء ورضى الرحمن الطاعة للإمام بعد معرفته أما لو أم رجلاً قام ليله وصام نهاره وتصدق بجميع ماله وحج جميع دهره ولم يعرف ولاية ولي الله فيو اليه ويكون جميع أعماله بدلالته اليه ما كان له على الله حق في ثوابه ولا كان من أهل الإيمان. راه گشا و کلید هر مشکلی و درب تمام اشیاء و رضایت خداوند رحمان، اطاعت امام بعد از شناخت امام است. آگاه باشید اگر فردی شب زنده‌داری نماید و روزها را روزه بگیرد و همه اموالش را (در راه خدا) صدقه بدهد تمام عمرش را حج انجام دهد ولی ولایت ولی الله را نشناسد تا او را ولی خود قرار دهد، تمام اعمال خود را با هدایت امام انجام ندهد حق هیچ ثوابی از جانب خداوند متعال را ندارد و اهل ایمان هم نخواهد بود. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۱۹. [صفحه ۹] بسم الله الرحمن الرحيم با سلام به محضر آقا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف خوانندگان محترم! نوشتار حاضر چکیده‌ای از رابطه‌ی عباس بن علی با مولای خود حسین بن علی علیهما السلام می‌باشد که در چهارده گفتار جمع‌آوری گردیده، سعی شده روان و ساده بیان گردد تا جوانان و نوجوانان به مقتضای حال و هوای سنین خود، در رابطه این دو امام و مأموم غرق گردند و ولایت مداری عباس علیه‌السلام را بهتر بشناسند. تلاش بر این بود که این مجموعه با سند نقل گردد؛ اما به خاطر شلوغ نشدن متن فقط در جاهای ضروری سند حدیث در پاورقی ذکر گردید. این گفتار، یا متن سخنان این دو بزرگوار می‌باشد و یا آیات قرآن و احادیث اهل بیت علیهم‌السلام است که به صورت زبان حال، بیان گردیده است. هدف مان خدمت به آل محمد علیهم‌السلام است، عارفانه، عاشقانه و عاقلانه. نقص و کاستی ما، زیاد است. لطف اهل بیت علیهم‌السلام بر ما بی‌پایان می‌باشد. چشم‌پوشی خوانندگان محترم از خطای ما، کم نباشد. قم خدمت‌گزار ناچیز اهل بیت علیهم‌السلام علی تقوی دهکلائی

امام حسین علیه السلام و دوران خردسالی

من حسینم. فرزند وصی رسول الله صلی الله علیه و آله، نوه دختری خاتم رسولان صلی الله علیه و آله، وارث سر سلسله‌ی همه‌ی انبیا، فرزند یگانه کوثر هستی؛ همان فاطمه‌ای که از غضب او، خدا غضب‌ناک و از خشنودی او، خدا خشنود می‌گردد. [۱]. من امام مسلمین هستم، اطاعت من از طرف خدا واجب گردیده، یکی از پنج تن آل عبا می‌باشم؛ همان خاندانی که خداوند اراده طهارت و زدودن هرگونه رجس و پلیدی را از آن‌ها نمود [۲] هر کس به ما خاندان عصمت و طهارت چنگ زند رستگار می‌شود. ما خاندان وحی «جز کلام خدا حرفی نمی‌زنیم و آنچه می‌گوییم، همان کلام خداست.» [۳]. ما فرزند آن رسولی هستیم که خدایش او را اسوه‌ی عالمیان [۴]. [صفحه ۱۲] خواند و او را به خلق عظیم [۵] ستایش کرد؛ اما دنیا و آنچه در آن هست را متاع قلیل [۶] خواند. من امامی هستم که از سوی خداوند توسط امام قبل خود برگزیده شدم، همچنان که پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پدرم امیرالمؤمنین علیه‌السلام را در غدیر خم نصب نمود. مثل انتخاب تمام پیامبران گذشته؛ زیرا پیامبران و امامان الهی، هرگز انسان‌ها را سرگردان رها نکردند و بدون معرفی راهنما، از میان مردم نمی‌رفتند. ما لطف بزرگ خدای سبحان بر بشریت هستیم و این لطف بر خالق حکیم واجب است؛ زیرا او مصالح و مفاسد خلق خود را می‌شناسد و چون لطیف خبیر [۷] است، می‌داند که بشر بدون امام، راه نجات را انتخاب نخواهد کرد. پس واجب است که امام برای مردم فرستاده شود تا راهنما را، درست تشخیص دهند. سوم شعبان سال چهارم هجرت بود که قدم به دنیای فانی نهادم، گرچه از دامن بزرگ بانوی آفرینش، فخر زنان دو جهان پا به عرصه‌ی هستی گذاشتم؛ اما ما، اهل دنیا نبودیم. از باب اتمام نعمت پروردگار به مردم، به این منزل زودگذر آمدیم. آن گاه که چشم باز نمودم، خود را در دستان آسمانی جد اطهرم، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله دیدم. از چشمه‌سار محبت نبی رحمت صلی الله علیه و آله سیراب گشتم. پدرم [صفحه ۱۳] علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام دروازه‌ی شهر علم نبوت است و مادرم زهرا ی خلت، مادر پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله... لحظاتم با صدای بال‌های جبرئیل سپری می‌گشت و چشمانم با لب‌های وحی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آرام می‌گرفت. در بیداری‌ام، دوی درد بی‌قراری‌ام، پیامبر صلی الله علیه و آله بود و در کنار او به خواب می‌رفتم. در وقت بازی‌های کودکانه، صدای قرآن رسول رحمت صلی الله علیه و آله آن هنگام که هم بازی‌ام بود، مرا سرگرم می‌کرد. من بودم با تفسیر آیات او؛ من بودم و رابطه‌ی عاشق و معشوقی چون خدا و رسول صلی الله علیه و آله. علم‌آموزی، در مکتب خلق عظیم هستی بودم و پرورش می‌یافتم. من بودم با رابطه‌ی مرید و مرادی؛ چون محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و علی مرتضی علیهما‌السلام به خدا رابطه‌ی بابای من با برادرش رسول رأفت و رحمت علیهما‌السلام از همه‌ی رابطه‌ها جدا بود. من بودم و نقشه‌های دفاع از کیان اسلام. من بودم با فنون نظامی غزوات نبی صلی الله علیه و آله و آهنگ عزیزترین شمشیر اسلام، ذوالفقار بابای من علی علیه‌السلام. من بودم با راز و نیاز نیمه شب‌های مادرم زهرا علیها‌السلام و ازدحام ملایک آسمان و من بودم در مکتب نبوی صلی الله علیه و آله آموزگارانی چون زهرا و علی علیهما‌السلام، فلسفه خلقت در خانه‌ای جمع شده بودیم، پنج تن آل عبا گرد هم آمده بودیم؛ که اگر زمین و آسمانی بنا شده، همه به خاطر برکت این خاندان می‌باشد. خاطرات زندگی‌ام در کنار جدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بی‌پایان است. [صفحه ۱۴] روزی شنیدم که می‌فرمود: «خدای متعال، کارهای مهم و بزرگ را دوست می‌دارد و کارهای پست و حقیر را نمی‌پسندد» [۸] می‌فرمود: «در سمت راست عرش خدای عزوجل نوشته است: حسین چراغ هدایت، کشتی نجات و امام خیر و برکت است» [۹] همیشه مرا به دوش خود می‌نهاد تا احساس آرامش نماید و چنین زمزمه می‌فرمود: حسین از من است و من نیز از حسین هستم. [۱۰]. تا سال دهم هجرت که حدود هفت بهار از عمر خود را پشت سر گذاشتم در دامن جدم پرورش یافتم، در آن دوران کمبودی احساس نمی‌کردم. گرمای وجود پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله و دو زوج بی‌بدیل خلقت، آرامش جان‌فزایی به

من می‌داد. همه وقت، کلام خدا را از لب‌های مبارک پیامبر و پدر و مادرم علیهم‌السلام می‌شنیدم و چه شیرین بود سفارش‌های آن رسول مهربانی که «هر کس خدا را اطاعت کند، خدا او را بالا می‌برد و هر که نیت خود را برای خدا خالص کند، خدا او را نیکو می‌کند و هر که به آنچه نزد خداست اطمینان داشته باشد خدای متعال او را بی‌نیاز فرماید و هر کس بر خدا بزرگی کند، خداوند او را خوار می‌گرداند». همچنین می‌فرمود: دو طبقه از امت من اگر اصلاح شوند، [صفحه ۱۵] همه اصلاح می‌شوند و اگر فاسد گشتند، همه فاسد می‌گردند و آن فقیهان و زمامدارانند. [۱۱]. کلمات آسمانی آن رسول حقیقت، نسخه سرنوشت بشریت است؛ زیرا او نسبت به مؤمنین رئوف و رحیم [۱۲] است. سال دهم هجرت، غروب خورشید رسالت، هستی را داغدار ساخت. دیگر بعد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآخراست از طریق وحی ختم گردید و انسان باید سرنوشت خویش را، با پیمودن راه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآخراست و دستورات وصی او رقم می‌زد. جا داشت ما اشک دیده‌ی مان را برای آن نازنین به پایان می‌رساندیم. اما چه می‌کردیم که مرگ را چاره‌ای نیست هر نفسی چشنده مرگ است و هیچ کس را از مرگ، گریزی نیست [۱۳] داغ پیامبر امان‌مان را ربود؛ آسایش عالم سلب شده بود. مرگ یادگار یک صد و بیست و چهار هزار عطیه آسمانی، جانسوز بود. رسولی که آنچه خوبان جهان در طول تاریخ داشتند و خواهند داشت، همه را یکجا داشت. همان جان عالمیانی که هیچ خط نوشته بود؛ اما نام خود را در فطرت آحاد انسان‌ها نوشت و کتاب کرامت‌های اخلاقی را برای بشریت به نگارش درآورد و واسطه نزول آیات آسمانی از سوی خالق متعال گردید. [صفحه ۱۶] احساس من، در مرگ عزیز خدا وصف ناشدنی است؛ گویا هستی مرده بود، از بس دردناک بود؛ اما مگر می‌شد بشر سرگردان رها گردد؟! قطعاً خالق حکیم، داننده جزئیات نادیدنی، چنین کاری را نمی‌کرد و امر هدایت را نیمه‌کاره رها نمی‌ساخت. پس مرگ پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآخراست راه امامت بود برای هدایت بشر، تا این که بشر، به سر منزل نجات برسد و از منجلا ب سردرگمی نجات یابد و راه جاودانه شدن در بهشت جاویدان را در پیش گیرد و از زندگی‌های پوچ و بی‌هدف دوری گزیند. چنین امری در مکتب ما اهل بیت علیهم‌السلام نهفته است. امام علی‌علیه‌السلام «طبق سفارش پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآخراست او را غسل داد» [۱۴] و در فراقش نوحه‌گر شد... پدرم که سال‌های سخت مبارزه با مشرکان و منافقان را در رکاب برادرش پشت سر نهاده بود و تمامی هستی را، از مجاهدت‌های خود به شگفت واداشت؛ با علم و یقینی که به خالق هستی و آخرین فرستاده او داشت، با آن رابطه بی‌ظنیر دو عزیز خلقت، در فراق پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآخراست او را خمیده دیدم. داغ آن رسول هدایت و محرم راز خداوند عالم، او را در خود فرو برد. از طرفی مادرم که هم مادر پدرش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآخراست و هم همسر پدر من، علی‌علیه‌السلام بود؛ در داغ مونس جانش حتی رمق برای حرف زدن نداشت، دیگر [صفحه ۱۷] امانش بریده شده بود. رابطه این دختر و پدر بسیار صمیمی بود، گمانم قلب مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآخراست و دخترش یکی بود؛ ولی در دو بدن. عجیب بود نگاه‌های این دختر و پدر به همدیگر. در آن داغ بزرگ چنین دختری کجا جایی امن‌تر از خانه پیدا نماید تا عقده‌های نهان در گلو را، بازگو نماید و خود را در غروب محبت‌های پدرانه تسکین دهد؟ تا در تاریکی شب‌های نبود محبت بابا آرام باشد... ولی ای کاش! همان فقدان محبت بابا بس بود و شب‌های سیاه و مخوف بی‌حرمتی شروع نمی‌شد. ای کاش آب غسل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآخراست می‌خشکید! ای کاش جمع‌آوری قرآن، به دست پدر، به پایان می‌رسید! ای کاش آمدن دشمنان به خانه‌ی وحی هجومی نبود و در دست آنان هیزمی نبود. ای کاش! مدینه در نداشت. ای کاش! آن خانه، دیوار نداشت... ای آسمان‌ها شما بگویید چگونه شنیدم: یا ابتاه خذینی؛ فریاد مادرم در استغاثه از پدرش مرا کشت، بچه‌ای هفت ساله چگونه کتک مادر می‌بیند؟ خدایا! شاهد بودی که چگونه می‌گفتیم: یا جدا! یا رسول‌الله [۱۵] و می‌دیدیم چه کسی بر منبر جدمان و بابایمان علی‌علیهما‌السلام تکیه می‌زد؟! غصب را در روز روشن، آن هم از میراث پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآخراست و وارث انبیا را، تنها می‌دیدیم. سخت بود، به خدا سخت بود... [صفحه ۱۸] پدر رازدار آسمانیان و غریب در میان زمینیان، مادرم را شبانه غسل و کفن و دفن نمود. ما غریب بودیم. بی‌کس بودیم؛ اما حال بابای من از ما بدتر بود. خلافت رسالت و علوم امامت را از پیامبر خاتم

صلی الله علیه و آله به امانت و یادگار داشت و کجروی‌های قوم را می‌دید، حرمت شکنی آن مردم را مشاهده می‌کرد. نظارت بر احوال کودکان سر در غم فرو برده و زانوی غم بغل کرده، آرامش بچه‌ها در وصیت مادر و فریاد گریه‌های کودکان در از دست دادن مادر، آن هم در سکوت شب همراه با وصیت‌های مادر علیهاالسلام: مرا مخفیانه دفن کنید، گریه نکنید، شیون نزنید، به جنازه‌ام رحم نمی‌کنند؛ همه، امام و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله را رنج می‌داد. او هم جانش را، درون قبر تحویل داستان رسول خدا صلی الله علیه و آله داد و گفت: «به زودی دختری به تو خبر خواهد داد، همدستی امت تو را بر ضد من و بر شکستن حق آن مظلومه، همه‌ی سرگذشت‌ها را از او سؤال کن...» [۱۶]. مادرم ما را تنها نهاد. برادرم که جان من بود یک سالی از من بزرگ‌تر بود، او هم خاطرات زیادی با رسول الله صلی الله علیه و آله دارد. شکوه‌های او، در غم مادر، تمام ناشدنی است. خواهرم زینب که یک سال از من کوچک‌تر است با ام‌کلثوم مهربان که یک سال بعد از عقیده بنی‌هاشم، محرم تنهایی‌های مادرم به دنیا آمد؛ چهار طفل [صفحه ۱۹] خردسال بودیم در کنار محبت‌های آن مادر، که ناگهان پرکشید و رفت و ما تنها ماندیم. سخت بود برایم حال زینب! نگاه‌های او بین در و دیوار، سوز داشت. کدام تحمل را جرأت استقامت در مقابل چادر به سر کردن زینب و قرار گرفتن بر سجاده مادر بود؟! ما که چشمانمان گم شده‌ای داشت، چگونه می‌شد آن صحنه را ندید؟ چگونه با دیدن آن، جان را در بدن آرام می‌کردیم؟! که ای جان! آرام باش، بی‌مادری سخت نیست! مگر سخت نبود؟! گویا خود، نوعی جان دادن است. ما گرچه پدری چون علی علیه‌السلام دلاور مرد تاریخ را داشتیم؛ اما بی‌مادری بال و پر شکستگی است، به خدا التیام می‌خواهد، التیام می‌خواهد... اما چه کردند با ما...؟! [صفحه ۲۱]

امام حسین و آمدن ام‌البنین علیهما السلام

ورود به خاطرات تلخ و شیرین دوران خردسالی‌ام ناگفته پیدا می‌باشد. خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام در سوگ پیامبر صلی الله علیه و آله به سر می‌بردند، چگونه باید در غم کوثر علیهاالسلام التیام می‌یافتند؟ یادگاران انبیای الهی، وارثان به حق زمین، همان جگر گوشه‌های خاتم پیامبران و خزانه‌داران علوم نبوی، بی‌مادر گشته بودند. چه کسی مرهم زخم از دست رفتن عزیزترین مادر هستی بود؟ چه کسی توفیق و لیاقت این کار را پیدا می‌نمود و خود را جاودانه می‌ساخت؟ پدرم امیرالمؤمنین علیه‌السلام طبق وصیت همسر بی‌نظیر خلقت، همان یگانه دختر عصمت، باید ازدواج می‌کرد. کسی در عالم، دیگر فاطمه علیهاالسلام نمی‌شد. زنی که تمام کمالات انسانی را در خود جمع کرده و «اگر مرد بود، خود پیامبر خدا بود»؛ با این حال زنی بود، حامل رسالتی بزرگ، مأمور مسئولیتی بس عظیم. خانه‌ی محقر را چنان، تدوین نمود که تا قیام قیامت عالی‌ترین مکتب تربیتی جامعه‌ی بشری خواهد بود. [صفحه ۲۲] بعد از مرگ نور دیده‌ی نبی صلی الله علیه و آله و جان شوهرش علی علیه‌السلام وصی و جانشین به حق محمد مصطفی صلی الله علیه و آله علی مرتضی علیه‌السلام برادرش عقیل را طلبید. کینه‌اش ابویزید بود، یکی از چهار پسر ابوطالب علیه‌السلام، آن انسان وارسته‌ی الهی. طالب، فرزند بزرگ‌تر بود، جعفر و عقیل و علی علیهم‌السلام. جعفر همان هم پرواز با ملایک و یا همان جعفر طیار، فخر بنی‌هاشم. در مورد عقیل که سخت مورد علاقه پدرش ابوطالب بود، از پدرم شنیدم: در میان عرب کسی همانند عقیل در علم نسب، نبود. مردمان را خوب می‌شناخت و در مردم‌شناسی عالمی ورزیده بود. «علامه‌ی نسابه، فصیح‌اللسان و حاضر‌الجواب» بود. جواب را در دهانش، همانند دندان آماده داشت. جواب او، همانند لبه تیز شمشیر بود. مردی شجاع و جنگنده که غزواتی را هم، در کنا پیامبر صلی الله علیه و آله برای دفاع از اسلام جنگید. آن پیامبر صفا و محبت هم، علاقه زیادی به عقیل داشت. هر وقت او را می‌دید نسبت به مشرکین قریش غضب‌ناک بود. آقایمان به برادرش فرمود: برای من زنی انتخاب کن که از شجاعان عرب باشد تا پسری جنگ‌جو و دلیر بیاورد. عقیل فاطمه کلایه را پیشنهاد داد و گفت: «فانه لیس فی العرب اشجع من آبائها» [۱۷] در عرب شجاع‌تر از پدران این زن نمی‌شناسم. [صفحه ۲۳] چنین بود ورود خانم ام‌البنین به خانه‌ی رسالت و امامت. از روزی که قدم

در خانه ما نهاد در حالی که داغدار و بال و پر شکسته بودیم، خود را مسئول می‌دانست. در چشمان آن زن باوقار و متین احساس می‌شد که او دینی بر گردن دارد. تواضع او عجیب، رفتار او خیلی نجیب بود. کلام او گفتاری صواب و از بیهوده‌گویی بیزار بود. اخلاق نیکوی او خلق زیبای مادرم فاطمه علیهاالسلام را یادآور بود. هرگز نام مادرم را بدون سلام و صلوات به میان نمی‌آورد. در شنیدن و یا تکرار آن نام مقدس، حال عجیبی به او دست می‌داد. عزت و احترام مقام زهرا علیهاالسلام را در چشم به هم زدنی از دست نمی‌داد و در تمام لحظات احساس می‌شد او خود را مدیون مادرم و فرزندانش می‌داند. او زنی بود که درست فهمیده بود منزلی را انتخاب نموده که در آن، فرزندان بهترین و کامل‌ترین آفریده هستی، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌باشند و چون جایگاه رسالت را می‌شناخت و ایمان و اعتقاد او به وحدانیت خدای سبحان کامل بود، عاشقانه در خانه‌ی اهل بیت عصمت و طهارت مشغول شد. او دریافته بود که ما اهل بیت «اشباح نوری بودیم که پیرامون عرش خدای سبحان طواف می‌کردیم و به فرشتگان سبحان الله [صفحه ۲۴] و لا اله الا الله و الحمد لله می‌آموختیم». [۱۸] محبت او در دل‌های ما جای ویژه باز نمود و به خاطر ادب و احترامش به خاندان رسالت و فرزندان زهرا علیهاالسلام او را از خود می‌شناختیم و در حقش دعا می‌کردیم. همان دعایی که خود خواهان آن بود و حاضر بود هستی‌اش را قربانی نماید تا رضایت ما را به دست گیرد و با بهای رضایت یادگاران کوثر هستی، از آنان دعا گیرد. جایگاه دعای فرزندان صدیقه‌ی کبری علیهاالسلام برایش روشن بود و رابطه خدا با این خاندان ذکر زبانش بود. گرچه از پنج تن آل عبا نبود ولی دائماً خود را خدمت‌گزارشان معرفی می‌کرد. «هر کس ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را دوست بدارد خدای سبحان به واسطه محبت ما، او را سود می‌بخشد». [۱۹] خوب زنی بود مادر پسران علی علیه‌السلام «ام البنین». خوب دینداری کرد و از امتحان بزرگ الهی در احترام به آل الله سر بلند بیرون آمد. خوشا به حال او، ملائک آسمان هم، از حال و روز او غبطه می‌خورند. خوب مقامی به دست آورد، جاودانه شد. رضایت اولیای الهی را به دست گرفت. او که سال‌ها خود را خدمت‌گزار فرزندان کوثر معرفی می‌کرد، رضایت آن بانوی یگانه‌ی هستی را خریداری نمود. مگر وصیت مادر به پدر علیهماالسلام مواظبت از بچه‌ها نبود؟ [صفحه ۲۵] کوچک‌ترین جسارتی به فرزندان او در زمان حضور خانم به ما نشده بود، خوشا به سعادت آن زن. لحظه‌ای از یاد خدا غافل نبود. دائماً مشغول مناجات با پروردگارش بود. هیچ کس از او گله‌ای نداشت و چیزی از مال دنیا، او را از یاد قبر و قیامت غافل نمی‌ساخت. توسل و توکل او، روزی قطع نمی‌شد. در هر حالتی تسبیح خدای سبحان داشت و در شوهرداری و خانه‌داری زبانتزد بود. ختم کلام این که مادر فرزندان علی علیه‌السلام به احسن وجه پرستاری مادر از دست داده‌های آل پیغمبر صلی الله علیه و آله نمود؛ «خداوند هم اجر نیکوکاران را ضایع نخواهد کرد» [۲۰] و چه کار نیکویی بهتر و بالاتر از خدمت به ذوی القربی [۲۱]. در پرورش اولاد خود هم، چهار دلاور مرد تاریخ، عباس بن علی، جعفر بن علی، عثمان بن علی و عبدالله بن علی علیه‌السلام را تحویل اسلام عزیز داد. جز علم‌دار لشکر کسی از فرزندان آن بانو، ازدواج نکرده بود و نسلی از آنان باقی نماند؛ اما گوی سبقت را از ملایک آسمان ربوندند و قهقهه زنان دیار مستان جاودانه گشتند و در روضه‌ی رضوان الهی برای ابد میهمان پروردگار شدند. [صفحه ۲۷]

امام حسین و ولادت عباس علیهم السلام

چهارم شعبان سال بیست و شش هجرت، صدای گریه‌ی کودک‌کی در خانه‌ی ما طنین‌انداز شد و پا به عرصه هستی گذاشت. خدا حال دیگری به من داد. همه خوشحال بودند؛ ولی من از نگاه‌های قشنگ امیرالمؤمنین علیه‌السلام چیز دیگری می‌فهمیدم. خودم چنین حالی داشتم و دیگر احساس تنهایی نمی‌کردم. جان من و برادرم امام مجتبی علیه‌السلام یکی بود لحظه‌ای از هم جدا نبودیم؛ اما ورود کودک‌کی دیگر، پسری سوم از نسل پدرم، حرف دیگری بود. این کودک با تمام کودکان دنیا از جهاتی فرق داشت. قنذاقه را دیدم، انگار وفاداری معنا می‌شد، ادب را تماشا می‌کردم. بوی عطر اخلاص نسبت به آل محمد صلی الله علیه و آله در اتاق

پیچید، ذکر صلوات بر محمد و آل محمد آرام نمی‌گرفت. گویا مادرم هم بر محمد و خاندانش علیهم‌السلام درود می‌فرستاد، او هم خوشحال بود. عجب مولودی! خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله هم، دعاگویش بود. چیزی نگذشته بود که اجر نیکوکاری آن مادر فداکار به خاندان رسول صلی الله علیه و آله داده شد. چه گلی از دامن ام البنین روئید؟ چه لطفی خدا به این زن نمود؟! ولی نگاه‌های مؤدبانه و محبت‌آمیز [صفحه ۲۸] مادر نوزاد، بعد تولد هم، از ما قطع نشد بلکه بیشتر این خانم به ما دل بست و ادب و احترامش را افزون‌تر ساخت. دسته گلی، از بوستان علوی در بوستان شجاع‌ترین مرد تاریخ قرار گرفت، ذکر صلوات و نگاه‌های بابایم به چشمان نوزاد و صورت من دیدن داشت. نام نو رسیده را عباس نهاد کسی که عبوس است و آن هنگامی است که این کودک در دفاع از دین به احدی از دشمنان خدا روی خوش نشان نخواهد داد و گره پیشانی خود را در رویارویی با خدا نشانسان باز نخواهد کرد. آرام، آرام در خانه‌ی مان که همان خانه‌ی وحی و قدمگاه جبرئیل امین بود پرورش یافت و در آغوش فرزندان فاطمه علیها‌السلام رشد و نمو نمود، کودکی اش هم، گفتن دارد: کوچک‌ترین بی‌احترامی از او دیده نمی‌شد. ممیز که شد، وقتی وارد منزل می‌شدیم به تمام قد از جا بر می‌خاست و ابراز ارادت و محبت می‌کرد. سفارش‌های مادرش نسبت به فرزندان زهرا علیها‌السلام جدا ستودنی بود. ساعت‌ها و روزها را پشت سر می‌نهاد. اندام آسمانی او پرورش می‌یافت و جثه‌ی مردانه به خود می‌گرفت. ورزیدگی را از پدرش، علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام به ارث برده بود. از طرف مادر هم، وارث شجاعان عرب یعنی قبیله بنی‌کلاب بود. دانش آموز مکتب علی علیه‌السلام بود، دوم شخصیت عالم اسلام که می‌فرمود: اگر پرده‌ها کنار برود به یقین من چیزی افزوده نمی‌شود. [۲۲]. [صفحه ۲۹] بالاترین درجه‌ی ایمان یقین است و آن مرتبه نبی مکرم اسلام و سایر انبیا علیهم‌السلام و مرتبه اهل عصمت از ائمه طاهرین است. عباس من، گرچه معصوم نبود؛ اما ایمان او به خدای متعال و رسولش و یقین به روز قیامت و پیروی از دستورات امامان بعد نبی علیهم‌السلام بر هیچ کس پوشیده نیست. ملایک آسمان در ایمان او انگشت حیرت به دندان گزیدند. شکی در مرتبه زهد و پارسایی او وجود ندارد. دایم در کنار اهل بیت علیهم‌السلام بود و مقام عصمت را، مختص خاصان درگاه پروردگار می‌دانست. لحظه‌ای از اهل عصمت علیهم‌السلام روی بر نگرداند و از دستورات آنان که همان فرامین خدای متعال است سرپیچی نکرد. در ادب او، ملت‌ها باید سال‌ها از اهل بیت علیهم‌السلام بشنوند. ادب او مورد تأیید ما خاندان رسالت است، ما از او راضی هستیم، قطعا خدا هم، از او راضی است. ادب، همان انجام واجبات الهی و سنت ثابت‌ه در شریعت محمدی و احادیث ائمه‌ی دین است. همان تهذیب نفس از رذایل اخلاقی که شارع مقدس از آن نهی کرده و در قرآن، این دریای بی‌انتهای احادیث روایت شده از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و جانشینان او علیهم‌السلام وجود دارد؛ که هر یک راه روش و مسیر عاقبت به‌خیری هست. در تمام عمر عزیزش، ما را برادر صدا نمی‌زد؛ اگرچه پدرمان [صفحه ۳۰] یکی بود. دائما لفظ او، سیدی یابن رسول الله بود به یقین می‌دانست که مرتبه امامت فوق‌همه‌ی مراتب است و لذا خود را به منزله عبد قرار می‌داد و به سیدی خطاب می‌فرمود. اینکه ما را برادر خطاب نمی‌کرد، یعنی نمی‌خواست خود را، هم‌ردیف ما قرار دهد؛ زیرا «هم‌ردیف امامت چیزی قرار نمی‌گیرد؛ چون بالاتر از درجه نبوت است.» [۲۳] و این همان فقاهت در دین و همان ادب عباس است. در سیر تاریخ سیره‌ی شجاعان، شجاعی که تمام صفات شجاعت را داشته باشد جز پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و بابایمان علی علیه‌السلام کسی را نمی‌شود نام برد. شجاع کسی است که مرگ را اختیار کند و با زندگی وداع نماید، نه از سر ترس و اکراه؛ بلکه به خاطر حمایت دین و اعتقاد صحیح خود و در آن حال به مورچه‌ای هم ظلم روا ندارد و غیر از خدا از هیچ قدرتی نهراسد. این خصلت بود که علی علیه‌السلام و فرزندان او را در میادین نبرد و در رویارویی با کجروی‌ها جاودانه ساخت. در شجاعت عباس من، همین بس باشد که تربیت شده مکتب علمدار لشکر پیغمبر، علی علیه‌السلام است. آن زمان که فتنه‌های زیرزمینی فتنه‌گران نمایان شد و دنیاطلبان، آن عابدان جاهل از هر سو، شمشیر را برای براندازی درخت ولایت برهنه نمودند، غاصبان میراث رسول الله صلی الله علیه و آله، احترام غدیر را شکستند و موضوع بیعت غدیر را نادیده گرفتند، فصیحی [صفحه ۳۱] هستی، مادرم فاطمه علیها‌السلام با شمشیر

برنده‌ی زبان فصاحت و بلاغت محمدی و علوی، فصلی نو در تاریخ بشریت باز نمود. او ناگفته‌ها را فرمود حقایق را بیان نمود و در راه ولایت و پاس داشت فرهنگ غدیر کتک خورد و جان داد. اما شاخ و برگ‌های آن شجره‌ی خبیثه یکی پس از دیگری سربلند می‌کردند تا فرهنگ و دستاورد غدیر را ریشه کن سازند. کردند، آنچه را توانستند. چون غدیر را پاس نداشتند و چهار چوبه اسلام در حال نابودی بود، کربلای آل رسول صلی الله علیه و آله در دفاع از سیره‌ی آن بزرگوار پیش آمد. در کربلا، بعد از واقعه‌ی حماسه و شرف، باز فصاحت و بلاغت محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله ریشه‌های آن درخت ملعونه را سوزاند؛ یعنی فرزندم علی و خواهرم زینب خواب را از چشمان مخالفان فرهنگ غدیر و دشمنان آن زدودند. عباس که از این خاندان فاصله‌ای نداشت و در آن مکتب کسب فیض کرده بود و از آن جایی که فصاحت جزئی از آموزه‌های خاندان وحی است؛ لذا او هم در سخن گفتن کم نمی‌آورد و چیزی از فصاحت و بلاغت کم نداشت. زهد و پارسایی امیر لشکر مرا به یاد غزوات جدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌اندازد، آن زمان که پدرم، امیر لشکر اسلام بود. آن زهدی که هستی را خجل کرده. رشد و نمو نگهبان خیمه‌های [صفحه ۳۲] فرزندان علی علیه‌السلام در دامن آن زاهد شب‌زنده‌دار و مجاهد شیر شکار بود. هنگام همراهی خود با دو امام برحق تا توانسته بود، خود را تحت تأثیر زهد امامت قرار داد تا جایی که زهد عباس زبانزد گشت. زهد او، یادآور سه طلاقه کردن دنیا، توسط بابایش علی علیه‌السلام بود که در آن رجعتی نیست. [۲۴]. عباس من در زیبایی سیرت، اصول فضایل؛ یعنی حکمت، عفت، شجاعت و عدالت را دارا بود و در زیبایی صورت، چون ماه شب چهارده در میان آسمان صاف که چشم هر بیننده‌ای را خیره می‌کند بود. بی‌خود نیست که او را قمر منیر بنی‌هاشم لقب دادند. علمدار من، تحت سرپرستی امامت، تربیت گشت و در دامن عصمت، شیر خاندان وحی را نوشید، در مدینه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله، همان خانه‌ی وحی بزرگ شد و جوان گشت. همراه بابایش علی علیه‌السلام به عراق هجرت کرد، در مدت خلافت اولین امام برحق، امین او بود، همراه دو برادر و دو یادگار زهرای اطهر علیهاالسلام به مدینه برگشت و لحظه‌ای در خدمت، آنچه که رضای پروردگار بود کوتاهی نکرد و مرا تنها نگذاشت. حق ائمه‌ی دین را شناخت، خدا هم از او راضی گشت. [صفحه ۳۳]

معرفت عباس علیه السلام به جایگاه امامت

من عباسم، علمدار لشکر پسر فاطمه روحی فداها، علمدار سلاله پاک نبی صلی الله علیه و آله، خون خدا. خدا لیاقت علمداری به من مرحمت فرمود که با لشکرش در کربلا باشم. خود چیزی ندارم، آنچه را کسب نمودم، خوشه چینی خرمن با برکت ولایت اهل بیت علیهم‌السلام است. عشق این خاندان و ادب در محضر این پاکان، مرا دوست داشتی کرد. خدای من توفیق داد، وصیت و نصایح مادرم را گوش کردم؛ خدمت، ادب و احترام فرزندان فاطمه علیهاالسلام را فراموش نکردم، خالق من، لیاقت علمداری به من مرحمت فرمود. چگونه عباس لحظه‌ای از مولایش جدا می‌بود در حالی که او در محضر رسول الله صلی الله علیه و آله در دامن جبرئیل بود. [۲۵] من که خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله را ندیده بودم؛ اما عظمت وجودی او را از مولای عاشقان امیرمؤمنان علیه‌السلام شنیدم، خونی که در رگ‌های من جاری بود در خدمت [صفحه ۳۴] دین آن بزرگوار بود. با راهنمایی‌های مادرم به سایبان بی‌زوال هستی، یعنی چتر عالم گیر اهل بیت علیهم‌السلام پناه آوردم و چه خوب پناهم دادند! خوب دست مرا گرفتند و به سر منزل مقصود هدایت کردند. قول‌شان، قول خدا بود؛ اعمالشان کرامت بود، در گفتارشان جز صداقت چیزی یافت نمی‌شد. هیچ کس نبود که به دامن سبزشان پناه آورد و رسوا گردد، سر در گم باشد و خود را در گرفتاری‌های روزگار بیازد. من مدیونشان هستم، خوب دست مرا گرفتند، تربیت و هدایت کردند. خدمت‌گزاری فرزندان بتول هستی علیهاالسلام افتخاری بود که نصیب عباس گردید، در مکتب‌شان من علم آموختم و هر چه دارم به برکت هم‌نشینی با آن کریمان است. هستی به خاطر عظمت وجودی اهل بیت نبوت علیهم‌السلام پهن گردید و خلقت افلاک به برکت وجود آنان است. [۲۶]. گردونه هستی به لطف وجود آنان

می‌گردد. بدون شناخت اهل بیت علیهم‌السلام دین، ناقص و قرآن بی‌تفسیر رها می‌ماند و این نسخه‌ی سرنوشت بشری بدون مفسر تنها می‌ماند. اهل بیت علیهم‌السلام معادن علوم هستند و دریای موج علم و دانش از سرچشمه‌ی زلال فیض آل محمد علیهم‌السلام سرچشمه می‌گیرد و نور [صفحه ۳۵] امامت هرگز خاموش نمی‌شود. چگونه عباس آموخته‌های خود را از پدر پس ندهد که فرمود: «ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله، همانند پیراهن تن او و یاران راستین او و خزانه‌داران علوم و معارف وحی و درهای ورود به آن معارف می‌باشیم، که جز از در، هیچ کس به خانه‌ها وارد نخواهد شد و هر کس از غیر در، وارد شود، دزد نامیده می‌شود» [۲۷]

و من از این در، لحظه‌ای فاصله نگرفتم. تمام افتخارم خدمت‌گزاری به این درب بود و پاسبان این منزل گشتم. وقتی در خانه‌ی وحی، کنار اهل عصمت علیهم‌السلام قرآن تلاوت می‌کردم و یا زمانی که در محضرشان قرآن را فرا می‌گرفتم و یا از آن زبان ملکوتی، آیات آسمانی را می‌شنیدم: (و ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا و اتقوا الله) «آنچه را رسول خدا صلی الله علیه و آله برای شما آورده بپذیرید و اجرا کنید و از آنچه نهی کرده، خودداری کنید» [۲۸]؛ این آیات، در جان من نقش می‌بست و روح تشنه‌ی حقایق مرا که از آن پاکان به ارث برده بودم به آسمان‌ها می‌برد. من غدیر را ندیده بودم؛ اما از ولی پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر، عظمت آن روز را در تاریخ و نحوه‌ی خطاب پروردگار عالم به رسول الله اعظم صلی الله علیه و آله و شیوه ابلاغ اکمال دین و اتمام نعمت را زیاد می‌شنیدم. جهت ابلاغ فرهنگ غدیر، عباس بن علی علیه‌السلام برای همیشه و در رکاب هر یک از امامان بعد از نبی صلی الله علیه و آله آماده بود. جانم در دفاع از [صفحه ۳۶] آن فرهنگ، که ارزشی نداشت. اگر مرا جنگاور می‌خوانند، اگر مرا وارث حیدر می‌دانند، اگر فصاحت را در مکتب عشق آموختم، اگر شجاعت را در محضر ائمه‌ی دین علیهم‌السلام یاد گرفتم، ایثار و وفاداری را سرلوحه خود قرار دادم و دین خود را شناختم، به عظمت وجودی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام آگاهی یافتم، همه و همه را در نگهبانی فرهنگ غدیر بکار بستم. دائماً دعای من این بود که نیاید لحظه‌ای برای من که از محضر آبروداران در گاه پروردگار خجل بمانم. از اهل عصمت علیهم‌السلام شنیدم که پیامبر در آن روز بی‌نظیر در تاریخ، به پهنای کره خاکی و بلندای آسمان‌ها فریاد برآورد که «ای مردم! من دو امانت گران‌مایه در میان شما به میراث می‌گذارم، کتاب خدا که در آن هدایت و نور است، آن را رها نکنید و اهل بیت من، خاندان من؛ شما را در مورد اهل بیت خودم یادآور خدا می‌شوم... و این جمله را سه بار تکرار فرمود». [۲۹]. من جان برای حفظ دستاورد غدیر داشتم. تنهایی خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله برایم سخت بود. مگر زندگی را بدون اهل بیت علیهم‌السلام معنایی هست؟! مگر می‌شود بدون دستورات آن بزرگان زندگی کرد؟! چگونه حلال خدا و حرام خدا بدون آن‌ها رعایت می‌شود؟! مگر می‌شود بدون اهل بیت علیهم‌السلام دینداری نمود؟! مگر [صفحه ۳۷] نماز، آن مقام راز و نیاز، با یگانه‌ی بی‌نیاز، بدون این خاندان نوری دارد؟! آیا چنین نمازی می‌تواند معراج مؤمن باشد؟! اصلاً ایمان بدون این خاندان معنا می‌شود؟! من جاودانه‌ام و در منزل‌گاهی جاویدان قرار دارم و این را مدیون خدمت به این خاندان می‌دانم. حتی لحظه‌ای به من دست نداده که فکر دفاع از حرم رسول الله صلی الله علیه و آله را از سر دور کرده باشم. من جان برای حفظ اولاد فاطمه علیها‌السلام داشتم. آن روز که در صفین در کنار فرزندان زهرا علیها‌السلام در رکاب پدرمان علی علیه‌السلام شمشیر می‌زدیم و من آموزه‌های جنگی و فنون پیشرفته نظامی را همراه با سخاوت و جوان‌مردی از آنان می‌آموختم، از قهرمان نامی تاریخ بشریت و پهلوان صف‌شکن عالم خلقت در وصف فرزند ارشد خود، امام مجتبی علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: «این جوان را نگه دارید تا پشت مرا نشکنند، دریغم آید مرگ حسن و حسین، نکند با مرگ آن‌ها نسل رسول الله از بین برود.» [۳۰]

. تا عباس زنده بود احدی جرأت جسارت به بازماندگان پیامبر صلی الله علیه و آله را نداشت، چشم به هم زدن کوتاهی در این امر، از غیرت پسر «ام‌البنین» علمدار لشکر خدا در کربلا به دور بود. [صفحه ۳۹]

مادرم می‌فرمود: وقتی در بامداد چهارم شعبان سال ۲۶ هجرت به دنیا آمدی، عطر دسته گل‌های محمدی در خانه‌ی ما پیچیده بود. سلام و صلوات بر آخرین پیامبر هستی گریه‌های بدو تولد را آرام نمود. خانه، خانه‌ی وحی بود. ذکر استغاثه‌ی من، همه‌اش یا فاطمه زهرا علیهاالسلام بود. فاطمه‌ای که نقطه‌ی پرگار آفرینش است و من از لحظه ورود به منزل او احساس شرمندگی می‌کردم، که پا جای کوثر هستی نهادم. قبل از آمدن، از خدا کمک خواستم که خدایا! حال که توفیق شناخت فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله را مرحمت فرمودی، پس لیاقت خادمی این خاندان را نیز به من مرحمت کن. خدایا! لطفی بفرما تا لحظه‌ای در خدمت به این سلاله پاک کوتاهی نکنم. من با نسیم روح‌افزای نبوت و امامت رشد نمودم و به راه افتادم و با نام مقدس محمد و آل محمد تکلم آغاز کردم. مادرم می‌فرمود: عباس جان! هر کس به این خاندان پناه آورد خیر دنیا و آخرت را می‌بیند. [صفحه ۴۰] هر روز که مادرم مرا به خاطر احترام، دور از چشمان عزیزترین فرزندان هستی لباس می‌پوشاند و روانه‌ی بازی کودکانه می‌کرد، از سفارش به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله غافل نبود. دائما می‌فرمود: مواظب آزرده‌گی خاطر این عزیزان باش که این‌ها میوه‌ی دل رسول الله می‌باشند. [۳۱]. هیچ گاه آقازاده‌ها را تنها نگذار، ادب و احترام را، در مقابل فرزندان زهرا علیهاالسلام رعایت کن. از این‌ها بوی بهشت بر مشام می‌رسد. [۳۲] چشمان مادرشان به دنبال آن‌ها است. عباس من! چشمانت را، از راه و روش آنان بر نگردان. ما مدیون این خاندان هستیم، زندگی آخرت با رضایت ایشان است و عمل به دستورات‌شان خوشبختی دنیا را به دنبال دارد. من در دامن پاک اهل بیت عصمت علیهم‌السلام پرورش یافتم. نوجوانی‌ام مصادف با حکومت عدالت امام علی علیه‌السلام بود، حکومتی که در آن به هیچ موجودی ظلم روا نبود. انسان‌ها با هم برابر بودند. نژاد و رنگ تمام مردم، یک رنگی بود. فقیر و غنی به یک نگاه نگریسته می‌شدند، همان حکومتی که دستاورد غدیر بود و برنامه‌ریزی کلان آن، پیش رفت علم و تکنولوژی بود، در حالی که تقوی و خدا محوری اصل بود. «دارنده علوم اولین و آخرین» [۳۳] فرمانروای حکومتی بود که قصد پیمودن قله‌های ترقی را برای [صفحه ۴۱] ملت‌های مستضعف داشت. همان والی حکومتی که شب با شکمی سیر، سر به بالین بستر نهاد و هرگز از یاد محرومان و مستضعفان غافل نبود و در حق آنان کوتاهی ننمود. آن حکومت را دیدم و در سایه‌ی عدالت آن پرورش یافتم، مردم‌داری و خدمت‌گزاری به خلق را، ملکه جان ساختم تا از میزان تربیت مکتب علوی عقب نمانده باشم. در آن حکومت بی‌نظیر فتنه‌ی فتنه‌گران که از زمان رسول الله صلی الله علیه و آله آغاز شده بود، دستاورد غدیر را هدف قرار داده بود. فتنه‌گران با لباس دین و در قیافه‌ی سیر و سلوک، در مقابل امام اول من موضع گرفتند. خدانشناسان سجاده‌نشین، برای بدست آوردن دنیای خود، دین خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله را نادیده گرفتند و برای نابودی آن، کمر همت بسته بودند. من چون سایه‌ای ملازم صاحبش، همراه عزیزان خود بودم و لحظه به لحظه برای تقدیم جانم تجدید عهد می‌کردم. با هم، همه‌ی فتنه‌ها را شاهد بودیم و در آوردن چشم آن فتنه‌ها را هم، دیدیم و دیدیم که «غیر از علی علیه‌السلام کسی جرأت رویارویی با این فتنه‌گران را نداشت و غیر او، کسی قادر به درآوردن چشم آن فتنه نبود». [۳۴]. خاطراتمان در کنار بنده‌ی برگزیده‌ی خدا، علی مرتضی علیه‌السلام شنیدن [صفحه ۴۲] دارد. همان امامی که ذوالفقار او اگر از غلاف بیرون می‌آمد برای برپایی عدالت، گردن گردن‌کشان را نظر داشت و در دفاع از دین، روز و شب نمی‌شناخت؛ اما «پر کاهی را از دهان مورچه‌ای به ناحق بیرون نمی‌کشید». هستی، عدالت را در حکومت او به تماشا نشست. در آن حکومت بی‌نظیر، قاسطین، مارقین و ناکثین از هر سو احاطه کرده بودند. [۳۵] فعالیت‌های زیرزمینی را برای نابودی دین خدا هدایت می‌کردند. من در کنار نور چشمانم بودم، تمام وجودم عشق به آن خاندان بود و می‌دیدم پدرم؛ «آنان که ناکث بودند و پیمان شکستند را، در جنگ جمل درهم کوبید و با آنان که قاسط بودند و دست از حق برداشتند و در وادی شام حکومت می‌کردند، جهاد جانانه نمود و آنان که مارق بودند و از دین خدا خروج کردند را خوار و رسوایشان ساخت». شجاعت پدرم را می‌دیدم، دور شمع فرزندان فاطمه علیهاالسلام طواف می‌نمودم، در رکاب وصی مصطفی علیهاالسلام علیه دشمنان خدا، حضور داشتم. عبادت فرزندان عصمت مرا شیفته خود کرده بود. هنگام راز و نیاز، در این عالم نبودند. گریه‌های شبانه‌ی آنان،

عباس‌شان را اسیر خود کرده بود. دائما خواسته‌ام از خدا این بود، که خدایا! به من تفضلی فرما تا شرمنده این خاندان نشوم. خدایا! لحظه‌ای مرا از این‌ها جدا مفرما. [صفحه ۴۳] اهل بیت عصمت علیهم‌السلام برای اجرای حدود الهی و تشکیل حکومت اسلامی مأمور به زمین شدند. آنان، اهل زمین نبودند. وجود نورانی‌شان منت خدای سبحان بر خلق خود می‌باشد. خالق حکیم، دل‌سوز انسان‌هاست و برای هدایت بشریت چنین نوری را آفریده و در میان خلق فرستاده. ذکر من دائما این بود که خدایا! به پسر ام‌البنین توفیق مرحمت فرما تا والیان امر، از او راضی باشند و فردای قیامت با عمل به دستورات آنان با رویی گشاده به ملاقات پروردگار بروم. من با آن همه وصیت مادرم، آرام و قرار نداشتم، نکند خدای ناکرده اهل بیت عصمت علیهم‌السلام را تنها بگذارم. از مکر شیطان می‌ترسیدم؛ اما چون توسل به این خاندان داشتم در سایه‌ی لطف و رحمت عزیزان زهرا علیها‌السلام خدای رحمان را حاضر و ناظر می‌دیدم، از اخلاص در خدمت رسانی به جگر گوشه‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله کم نمی‌گذاشتم. در تمام لحظات، همراه عزیزانم فرامین امام‌مان را عمل می‌کردیم. به عبادت خدا مشغول بودیم و لحظه‌ای از خدمت به خلق خدا غافل نبودیم تا در سال چهلیم هجرت که حدود چهارده بهار از عمرم را پشت سر نهاده بودم، اولین گل بوستان ولایت، وصی رسول صلی الله علیه و آله زوج بتول علیها‌السلام استوانه‌ی صبر و ایثار و معیار حق و فضیلت به آرزوی دیرینه خود که همان شهادت بود رسید، آرزویی [صفحه ۴۴] که می‌فرمود: «به خدا قسم اگر هنگام روبه‌رو شدن با دشمن، آرزوی شهادت نداشتم و دل به مرگ نمی‌نهادم، دوست نداشتم حتی یک روز با این مردم به سر برم و یا با آن‌ها ملاقاتی داشته باشم.» [۳۶]. علم امامت و علم هدایت مردم و پرچم حکومت اسلامی به مولای من امام مجتبی علی‌السلام رسید. حکومت، حق اهل بیت علیهم‌السلام است و این حق همان ولایتی است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در غدیر خم برای برادرش امیرالمؤمنین علیه‌السلام ثابت نمود و خون عباس برای احیای آن پرچم و آن حکومت در رگ‌هایش می‌خروشید. با آغاز امامت سرور و مولای من حسن بن علی علیهما‌السلام، چون سربازی پا در رکاب در خدمت دین قرار گرفتیم و برای احیای سنت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله آرام و قرار نداشتم. خدانشناسان دین ستیز، همانند دوران امامت خلیفه رسول خدا علی مرتضی علیهما‌السلام دشمنی خود را آغاز نمودند. شایعه پراکنی و جوسازی علیه مولای عاشقان از هر سو روان گشت. دشمن از هر حربه‌ای استفاده نمود. من کرامت کریم آل محمد علیهم‌السلام را در دامن او به تماشای عاشقانه نشسته بودم. عشق فرزندان زهرا علیها‌السلام برای عباس مجالی باقی نگذاشته بود. مهم‌ترین و حساس‌ترین بخش زندگی امام من، در زمان [صفحه ۴۵] امامت، ماجرای صلح تحمیلی معاویه با آن حضرت بود. در حالی که فرزند جهاد و شهادت با آهنگ ذوالفقار آفرینش در دستان شجاع‌ترین مرد تاریخ بزرگ شده بود و در فنون نظامی و علوم دفاعی شاگردی شیر خدا نمود. او غیرت و مردانگی را از علی علیه‌السلام داشت و در شجاعت و فصاحت، فرزند فاطمه علیها‌السلام بود. جگر گوشه رسول خدا صلی الله علیه و آله، برای دفاع از دین و حفظ چهار چوبه اسلام ناب محمدی، آرام و قرار نداشتند. وارث علم نبوت برای حفظ دین جدش زنده بود. او جز خدا از احدی هراس نداشت، مأمور به اجرای احکام دین، در زمین بود. دین که در خطر می‌افتاد، چگونه او با دشمنان دین سازش نماید؟ لشکری ناهماهنگ، با هسته‌ای متضاد، پیکره سپاه او را تشکیل می‌دادند. مردمانی پیمان‌شکن که دست نیاز به سوی حکومت معاویه دراز می‌کردند. خیانت فرماندهان سپاه امام و شایعه پراکنی و جنگ روانی در میان مردم ساده لوح و خسته از جنگ‌های گذشته در حکومت امام علی علیه‌السلام، امام را وادار به صلح نمود. از نظر سیاست خارجی هم، مدیر و مدبری چون امام مجتبی علی‌السلام غافل از آن نبودند و خطر امپراطوری روم را احساس می‌کردند که با آن تفرق مسلمانان ضعیف‌الایمان، برای حفظ اسلام و مصلحت نظام بس خطرناک بود. این‌ها شرایطی بود که [صفحه ۴۶] برای امام واجب‌الاطاعه‌ی من، به وجود آمد و او را مجبور به صلح با فردی به نام معاویه نمود. خدانشناسان عاشق دنیا، برای ادامه حیات ننگین خود، امام علی‌السلام را مانع اعمال ننگین تر خود، می‌دانستند و نقشه‌ی قتل او را کشیدند و در اثر خوراندن زهر، او را در بیست و هشت صفر سال چهل و نه هجری به شهادت رساندند و من در این مدت از نور امامت او، بهره‌ها بردم. بعد از او، علم

امامت به فرزند دوم زهرای خلقت علیها السلام رسید. از آن جایی که امام و جانشین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله باید معصوم باشد چون پا جای عصمت می‌گذارد و در واقع بر تخت رسالت تکیه می‌زند و هدایت امور دین و دنیای مردم را در دست می‌گیرد؛ پس باید از هر گونه اشتباهی در امان باشد. چون عصمت از امور باطنی است و فقط خدا می‌داند؛ پس باید نصب امام، یا از پیامبر صلی الله علیه و آله صورت گیرد و یا از امام قبل او. با شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام و شروع امامت مولای من حسین بن علی علیهما السلام برای من، دوره‌ای جدید آغاز گشت، فصلی نو، در زندگی‌ام پدید آمد و نگارشی از حماسه و ایثار و نمایشی از قدرت و غیرت، محبت و جوان‌مردی در راه دفاع از دین به امامت امام عشق پدید آمد. چون عاشقی به آخرین فرزند ذکور زهرای هستی می‌نگریستم. [صفحه ۴۷] دیگر عباس چیزی جز عشق به محمد و آل محمد نداشت. عشق عباس پا در رکاب بودن در لشکر امام عشق بود، امامی که تمام ملایک آسمان جانشان را فرس راهش قرار می‌دادند تا شاید آبرویی کسب نمایند. آبرویی که خدا به من مرحمت فرموده، مدیون آن وجود نازنین می‌باشم. [صفحه ۴۹]

امام حسین علیه السلام و بیعت خواهی یزید

چهل و نه سال از هجرت تاریخی پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه می‌گذشت. چهار داغ بزرگ عالم، کمرمان را شکست. داغ عظیمی چون رحلت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله و یگانه دخترش، مادرم زهرا علیها السلام وصی و جانشین بر حق نبی صلی الله علیه و آله و سبط اکبرش امام مجتبی علیه السلام. فتنه‌هایی که در زمان جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله شروع شد گسترش یافت و پدرم را خانه‌نشین ساخت؛ با دلی پر خون و «خار در چشم و استخوان در گلو میراث رسول الله را تاراج می‌دید» [۳۷] اما برای بقاء اسلام سکوت نمود. در امامت برادرم، ترفندهای منافقانه‌ی فتنه‌گران علیه دین پیامبر صلی الله علیه و آله، لباس دیگر به خود پوشاند تا اینکه جان رسول خدا صلی الله علیه و آله برای حفظ دین جدش مجبور به صلحی با ناهلان عالم گردید. بعد از شهادت برادرم، که امامت به امر پروردگار به امام بعدش منتقل گردید من پای‌بند صلح برادرم بودم. [۳۸] جنگ و خون‌ریزی، [صفحه ۵۰] حرمت شکنی و پرده‌داری در آیین محمد و آل او، راه ندارد. ما خاندان عصمت، مفسر کلام آن خدایی هستیم که به انسان‌ها کرامت ارزانی داشته [۳۹] و آن‌ها را مختار آفریده و ما را، طریق هدایت انسان قرار داده و پیروی از اهل بیت را، سعادت دنیا و آخرت نامید. آن زمان که فرزند هند جگرخوار [۴۰] برای جانشینی خود، فرزندش یزید را برای امیری مسلمین انتخاب نمود و این نیت ناپاک را، از اول تسلط آزار دهنده‌اش بر مردم داشت و در سال شصت هجری علنی ساخت، من فضایل اهل بیت را برشمردم و دفاع از دین به غارت رفته‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله را آغاز نمودم. دینی که دفاع از حریم آن بر هر مرد و زن مسلمانی واجب است. چگونه ممکن بود که حسین بن علی علیه السلام با یزید بیعت نماید در حالی که ما «حزب پیروز خدا و نزدیک‌ترین عترت اوییم، همان خاندان پاکیزه سرشت. ما یکی از آن دو گوهر گران‌بهایی هستیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را همسان کتاب خدا قرار داد. من فرزند کسی هستم که در بزرگواری، برجسته و در شرافت، والا و در نیک‌نامی دیرین خانوادگی، بر تمام اهل دنیا سرور است». [۴۱]. [صفحه ۵۱] یزید پسر معاویه است، آن که سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را ضایع می‌کند، لیاقت خلافت ندارد؛ زیرا امت اسلامی را به هلاکت می‌کشاند، پس «سزاوارترین اشخاص به خلافت آن کسی است که در تحقق حکومت، نیرومندتر و در آگاهی از فرمان خدا، داناتر باشد. ما اهل بیت تکیه‌گاه میانه‌ایم، عقب ماندگان به ما می‌رسند و پیش تاختگان باید به ما بازگردند». [۴۲]. من پسر علی بن ابی‌طالب علیه السلام هستم. همان امام بر حق که می‌فرمود: «آگاه باشید! همانا ترسناک‌ترین فتنه‌ها در نظر من، فتنه‌ی بنی‌امیه بر شماست. فتنه‌ای کور و ظلمانی که سلطه‌اش همه جا را فرا گرفته و بلای آن دامن گیر نیکوکاران است. هر که آن فتنه‌ها را بشناسد، حادثه‌ای برای او رخ نخواهد داد به خدا سوگند! بنی‌امیه بعد از من برای شما زمامداران بدی خواهند بود. آنان چونان شتر سرکش که دست به زمین کوبد و لگد زند و با دندان گاز گیرد و از

دوشیدن امتناع ورزد با شما چنین برخوردی دارند. از شما باقی نگذارند جز آن که برای آن‌ها سودمند باشد یا آزاری به آن‌ها نرساند. بلای فرزندان امیه برای شما طولانی خواهد ماند. فتنه‌هایشان پیاپی، با چهره‌ای زشت و ترس آور و ظلمتی با تاریکی عصر جاهلیت، بر شما فرود می‌آید. نه نور هدایتی در آن پیدا و نه پرچم نجاتی در آن روزگاران به چشم می‌خورد. ما اهل بیت [صفحه ۵۲] پیامبر صلی الله علیه و آله از آن فتنه‌ها در امانیم و مردم را به آن نمی‌خوانیم. [۴۳]. من تربیت شده‌ی دامن فاطمه علیها السلام هستم، تربیت شدگان دامن چنین مادر، ذلت نمی‌پذیرند. چگونه ممکن بود قمار باز میگسار، هدایت و رهبری مردم را به دست گیرد و زعامت امور مسلمین را عهده‌دار گردد؟! فرزند معاویه در چشم من هیچ ارزشی نداشت. [۴۴] «بر اسلام، سلام باد هنگامی که امت مبتلا شوند به خلیفه‌ای مثل یزید. همانا جدم می‌فرمود: خلافت حرام است بر آل ابوسفیان.» [۴۵]. [صفحه ۵۳]

عباس علیه السلام با کاروان عاشقی، به سوی مکه

همراه مولای خود، فخر بنی هاشم، جان عباس، بیعت خواهی فرزند هند جگرخوار را، دیدم و شنیدم. حکومت معاویه را با نوشتن دستورات حکومتی توسط عمرو بن عاص بن وائل دیده بودم، سخنان پدرم علیه السلام را در مورد حرام‌زادگی آنان به یادگار داشتم. امام من یزید را می‌شناخت، میگساری این موجود برایش روشن بود. نیت پدرش را در جانشینی فرزندش، گوش زد می‌فرمود؛ اما امام هدایت بود و پای‌بند صلح تحمیلی بر امام کرامت از آل عصمت علیهم السلام. دیدم بر پسر رسول خدا علیهما السلام تقاضای بیعت آوردند. من که به عشق ولایت زنده بودم و یقین داشتم آفرینش بی‌ولایت، جسمی بی‌روح است و بر عاشقان ولایت است که بهشت واجب می‌شود. [۴۶] چون جان شیرین مولای خود را قدم به قدم همراهی می‌کردم. آن زمان که تازه چشم باز نمودم، آن قدر محبت مادرم را به [صفحه ۵۴] فرزندان زهرا علیها السلام دیدم که خیال می‌کردم محبت به این خاندان بر تمام مخلوقات واجب است. وقتی بزرگ شدم و به اجتهاد خود در شناخت اهل بیت علیهم السلام ادامه دادم، دیدم که حق چنین بود. و اگر این خاندان نبودند خلقت بی‌معنا بود. یعنی «امامت، مقام انبیا و میراث اوصیا است. امامت جانشینی خدا و خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله و مقام امیرالمؤمنین و جانشینی حسن و حسین علیهم السلام است. امام زمام و عنان دین، نظام مسلمین، صلاح دنیا و عزت مؤمنین است. امام ریشه‌ی بالنده‌ی اسلام و شاخه‌ی سربلند آن است. امام متمم و مکمل نماز، زکات، روزه، حج و جهاد است. مایه‌ی زیادی غنیمت و صدقات است. مجری حدود و احکام است. امام است که حلال خدا را حلال و حرام خدا را حرام می‌کند. از دین خدا دفاع می‌نماید و مردم را، با حکمت و موعظه‌ی نیک و حجت‌های رسا، به راه خدا دعوت می‌کند. امام همانند خورشید است. او چراغ فروزان، روز طالع، اختر راهنما در اعماق تیرگی‌ها، دلیل هدایت و نجات بخش از هلاکت است. امام ابر بارنده‌ی باران پیاپی، آسمان سایه‌افکن، زمین گسترده، چشمه‌ی جوشان، رفیق امین، پدری شفیق و برادری هم‌زاد، همانند مادری نکوکار نسبت به فرزند خردسال و پناه‌گاه بندگان خداست. امام امین خدا در زمین و در میان خلق است. مردم را به خدا می‌خواند و از حریم خدا دفاع می‌نماید. پاک‌کننده‌ی گناهان، زداینده‌ی عیب‌ها است. امام، [صفحه ۵۵] نظام دین، عزت مسلمین، خشم منافقین و نابودی کافرین است. یگانه‌ی دورانی که کسی به پایه او نرسد و عالمی هم‌طرازش نباشد. جایگزین و مثل و مانند ندارد» [۴۷]. اما مردم زمانه، امام‌شان را پشت کرده بودند، به حق عمل نمی‌کردند، سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله را، از یاد برده بودند و اسیر هواهای نفسانی و دنیاطلبی خود گشته بودند. من که در دامن ولایت بزرگ شده بودم، تمام خیانت‌ها و فتنه‌ها را زیر نظر داشتم، می‌دیدم امام من، تکلیف دارد. او باید امر به معروف و نهی از منکر نماید و ریاکاران و ظاهرسازان در لباس اسلام را، رسوا سازد و اسلام را معرفی نماید، سنت فراموش شده این دین مقدس را، احیا سازد. همه را می‌دیدم، عاشق امام خود بودم و یقین داشتم راه امامت، تنها راه رستگاری است. هجرت کاروان عشق را شاهد بودم و با آهنگ حرکت قافله‌ی بزرگ تاریخ، هم‌نوا شدم که خدای ناکرده امام علیه السلام را تنها نگذاشته باشم. از مدینه‌ام، سرزمین خاطره‌ام، خداحافظی نمودم و جهت یاری ولی امر خود،

راهی سرزمین بیت‌الله الحرام شدم. امام علیه‌السلام در لحظات خداحافظی با سرزمین خاطره‌ها، در کنار حرم جد اطهرش در حالی که آماده‌ی سفر عشق می‌شد و کوله‌بار [صفحه ۵۶] عاشقی می‌بست تا قافله عاشقی را به حرکت درآورد. دیدار امام با مأمومی دیگر، دیدار برادر با وارث پیغمبر صلی الله علیه و آله دیدن داشت با آقا محمد بن حنفیه، آن آخرین وصیت امام جلداً شنیدن داشت. عشق برادر به برادر، امام علیه‌السلام را از رفتن منع می‌نمود؛ اما اصرار رفتن را، از امام خویش شنید. دلیر مرد شیعه و علمدار سپاه امیرالمؤمنین علیه‌السلام حرفی نزد، مولای خود پسر زهرا علیهاالسلام را دیدم زبان گشود: «برادرم! به خدا سوگند اگر در دنیا هیچ پناهی نداشته باشم، هرگز با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد.» [۴۸]. عجیب بود، شنیدن دوباره‌ی کلام مولایم علی علیه‌السلام: «خدایا! تو می‌دانی که جنگ و درگیری ما، برای به دست آوردن قدرت و دنیا و ثروت نبود. بلکه می‌خواستیم نشانه‌های حق و دین تو را به جایگاه خویش بازگردانیم و در سرزمین تو اصلاح را ظاهر کنیم؛ تا بندگان ستمدیده‌ات در امن و امان زندگی کنند و قوانین و مقررات فراموش شده‌ی تو، بار دیگر اجرا گردد.» [۴۹]. دستان عزیز آفرینش را، عباس هرگز از یاد نخواهد برد؛ آن گاه که بر روی کاغذ نهاد و برای محمد بن حنفیه، آن انسان پاک سرشت می‌نوشت: خداوند سبحان را به یگانگی ستود و به حق محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله خاتم انبیا شهادت داد و هرگونه تردید را، در اعتقاد به بهشت و دوزخ و روز قیامت زدود. [صفحه ۵۷] آن گاه؛ انگیزه قیام خود را چنین بیان فرمود: «من از روی هوس و سرکشی، تبهکاری و ستمگری قیام نکردم، تنها به انگیزه سامان بخشی در امت جدم برخاستم. می‌خواهم به نیکی‌ها فرمان دهم و از بدی‌ها باز دارم و روش جد خود و پدرم علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را دنبال نمایم. هر که دعوت مرا، از آن جهت که حق است، پذیرفت پاداشش با خداست و هر که، دعوت مرا نپذیرفت، صبر می‌کنم تا خدا، میان من و این مردم به حق داوری کند که او بهترین داوران است. برادرم! این وصیت من به تو است و توفیق من، جز از خدا نیست. بر او توکل دارم و بازگشت من به سوی او است.» [۵۰]. من تمام وجودم را به آن کلمات الهی خیره نمودم، به خدا عشق عباس به امامش وصف ناشدنی است. ای کاش! هزاران جان داشتم، تا در راه او هدیه می‌کردم. کدام زندگی بدون شناخت امام زمان سعادت‌مند می‌شود؟ مگر حیاتی را بدون وجود امام، معنا و مفهومی هست؟ امام عشق خود را عاشقانه همراهی می‌کردم. خدا داند که لحظه‌ای دوری برای من سخت بود. مولای من، به قبله‌ی جان‌ها، قبر شریف پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مشرف گشت، نجوای عاشق و معشوق می‌شنیدم. آرام جان نبی صلی الله علیه و آله بر مزار پیامبر صلی الله علیه و آله خدا را ستایش می‌کرد: «خدایا! این قبر پیامبر تو [صفحه ۵۸] محمد صلی الله علیه و آله است و من فرزند دختر اویم، تو خود می‌دانی برای من چه پیش آمده است. خدایا! به حق این قبر و صاحبش از تو می‌خواهم که آن چنان برای من پیش آوری که خشنودی تو در آن است.» [۵۱]. قطرات اشک چشمان عباس، توان تحمل را از دست داده بود. من زندگی‌ام، حیاتم، همه به خاطر فرزندان زهرا علیهاالسلام بود. جان عباس متوجه قبر سلسله انبیا شد و چنین شکواییه سرود: «سلام بر تو باد ای پیامبر خدا! صلی الله علیه و آله منم حسین فرزند فاطمه علیهاالسلام منم فرزند تو، نوه‌ی دختری شما. یکی از بازماندگانی که در میان امت خود، برجا نهادی. ای پیامبر خدا! تو بر آنان گواه باش که مرا تنها گذاشتند، حقم را تباه ساختند و حرمتم را شکستند. این شکوه‌ی من است تا روزی که تو را ملاقات نمایم.» [۵۲]. در کنار تربت پاک، نماز خواند و در رکوع و سجده‌های طولانی با محبوب هستی راز و نیاز نمود. چه مقامی بالاتر از سجده در برابر خالق؟ خدایا! شاهد بودم، همه چیز را می‌دیدم علم عاشقی به دوش داشتم در رکاب مولایم حسین علیه‌السلام خدایا! چقدر به من محبت فرمودی؛ خدمت‌گزاری فرزندان زهرا علیهاالسلام را نصیب من قرار دادی. مولای خود را، عاشقانه می‌نگریستم و به دور شمع وجود امام خود می‌گشتم، امتناع از بیعت را برای احیای دین جدش محمد [صفحه ۵۹] مصطفی صلی الله علیه و آله مشاهده می‌کردم. عطش عشق خود را به ولایت خاندان زهرا علیهاالسلام با نگاه به آرامش جان نبی صلی الله علیه و آله آرام می‌کردم. شاهد همه چیز بودم، می‌دیدم مردم از نور بیرون رفتند و ظلمت برگزیدند. از فرزند خانه‌زاد خدا، روی برگرداندند و بنده‌ی دنیا گشتند و کفر را پیشه‌ی خود ساختند. «گروهی در دریای فتنه‌ها فرو رفته، بدعت را

پذیرفته و سنت‌های پسندیده را ترک کردند». [۵۳] «منحرفان، شیطان را معیار کار خود گرفتند و شیطان نیز، آن‌ها را در دام خود قرار داد و در دل‌های آنان تخم گذاشت و جوجه‌های خود را، در دامان‌شان پرورش داد». [۵۴]. روزی آقای من، امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمود: «فتنه‌گران در به دست آوردن دنیای پست، بر همه سبقت می‌گیرند و همانند سگ‌های گرسنه، این مردار را، از دست یک دیگر می‌ربایند. طولی نمی‌کشد که پیرو از رهبر و رهبر از پیرو، بی‌زاری می‌جوید و با بغض و کینه از هم جدا می‌شوند». [۵۵]. جدایی مردمان دنیاپرست از امام خود را می‌دیدم و در آتش عشق خود به امام می‌سوختم، از خدا می‌خواستم که حتی لحظه‌ای از فرامین کلام آسمانی که از سوی مولای من صادر می‌شود غافل نگردم. [صفحه ۶۰] فرزند مدینه در دل شب، کاروان کوچک بزرگ‌ترین حماسه‌ی تاریخ را به حرکت درآورد و مدینه را با تمام خاطرات و یادگارها، وداع نمود و به قصد زیارت کعبه، زادگاه پدر، بیت الله الحرام حرکت کرد. حرکت کاروان حماسه و ایثار، در حالی بود که امام علیه‌السلام آگاهی کامل به سرنوشت خویش داشت. اسیری خاندان نبوت و شهادت یاران را می‌دانست؛ اما برای ادای فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر و احیای دین جلدش حرکت کرد. من خلوتی داشتم با عشق خودم نسبت به امامت و زمزمه‌ای... مدینه‌ی فاطمه! علیهاالسلام خداحافظ. مدینه‌ی بقیع! خداحافظ. بیت‌الاحزان علی! علیهاالسلام خداحافظ. مدینه‌ی جان من حسن! مدینه‌ی وحی! خداحافظ. مدینه‌ی بازی‌های کودکانه‌ی من! خاطرات آن خانه‌ی من، خداحافظ. مدینه‌ی زینب! جان عباس؛ خداحافظ. مدینه، ای شهر پیغمبر صلی الله علیه و آله! اینک آرامش جان نبی صلی الله علیه و آله به قصد یاری دین خدا از تو خداحافظی می‌کند و رحل اقامت می‌بندد. برای مولای من، آن فرزند مدینه، سخت بود دل‌کندن از خاطره‌ی تاریکی شب، قبر مخفیانه، کوچه‌ی سیلی مادر، داغ پیامبر صلی الله علیه و آله بی‌حرمتی به جنازه‌ی برادر، قبر پیامبر صلی الله علیه و آله سخت بود برایش خاطرات بقیع، بیت‌الاحزان علی علیه‌السلام هجوم به خانه‌ی وحی؛ ولی مدینه! خداحافظ... [صفحه ۶۱]

عباس علیه‌السلام با کاروان عشق، در کنار کعبه

شاهراه مکه و مدینه محل هجرت کاروان عشق بود و من، پسر ام‌البین، خدمت‌گزار فرزند بتول علیهاالسلام، علمدار این کاروان بودم. ورود قافله‌ی عشق به سرزمین زمزم و صفا، شب جمعه سوم شعبان سال شصت هجرت بود. چه راز و نیازهایی را از امام خود دیدم؟ دائم به آسمان خیره بودم: (اشهد أن لا اله الا الله و اشهد أن محمدا رسول الله)؛ داستان سفر موسی علیه‌السلام را به شهر مدین، از قرآن تلاوت می‌نمودم. اهل مکه از شنیدن خبر رسیدن سلاله پاک رسول صلی الله علیه و آله به سرزمین خاطرات نبی صلی الله علیه و آله خوشحال بودند. از مولایم شنیدم که می‌فرمود: «این قوم فرزند دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را از خانه و زادگاه خود و حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و مجاورت قبر و مسجد و جایگاه او، رانده، او را نگران و هراسان رها کردند. نه در جایی، قرار دارد، نه در دیاری پناه؛ می‌خواهند خونس را بریزند و او را بکشند. ولی او نه برای خدا شریکی قرار داده و نه غیر از خدا از کسی یاری طلبیده و نه اینکه [صفحه ۶۲] سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را تغییر داده». [۵۶]. همه‌ی اوضاع و احوال را می‌دیدم و می‌شنیدم. مردم یا روز را نمی‌دیدند و یا می‌دیدند و خود را به خواب می‌زدند. چگونه خورشید را نمی‌دیدند و از نور هدایت او روی برمی‌گرداندند؟! خدایا! چگونه شیطان انسان‌ها را وسوسه می‌کند تا راه بدبختی را در پیش گیرند؟ حتی وصی پیغمبر صلی الله علیه و آله را از خانه‌ی خود بیرون نمایند و اراده ریختن خون محبوب هستی را نمایند! توسل عابد از معبود را، بین رکن و مقام عاشقانه می‌نگریستم. آن سیمای نورانی، چشمانم را اجیر ساخت. همه را می‌دیدم، ولی گویا چیزی نمی‌دیدم. دوستی آل طه علیهم‌السلام، مرا شیدای خود ساخت. خدایا! شکر، امام خود را شناختم و از دستورات ولی امر سرپیچی نکردم. قول‌شان همچون فرمان پروردگار الزام‌آور است و سرپیچی از فرمان آنان، نافرمانی از دستورات خدا و رسول صلی الله علیه و آله است و «نافرمانی از فرمان خدا و رسول صلی الله علیه و آله جاودانه بودن در آتش جهنم را به دنبال دارد». [۵۷]. توسل به آبروداران درگاه پروردگار،

ورد زبان امام من بود. دائما یاد قبر و قیامت و ادای حقوق دیگران، رعایت حق همسایگی و مراعات شئون همراهی و هم سفری بود. من همراه آن قافله‌ی عزیز تاریخ، آنچه دیدم هیچ رنگی نداشت، [صفحه ۶۳] فقط رنگ خدا داشت و چه زیباست، رنگ خدایی! چه دل نشین است اخلاص؟ چه جان‌فراست بی‌ریایی و دوری از غرور و تکبر! آخرین بازمانده از آل عبا را می‌بوییدم و به دور خورشید امامت او طواف می‌کردم. چه عطر و بویی داشت هم‌نشین جمع عبا یمانی! [۵۸] چه محبتی می‌نمود هم صحبت نبی صلی الله علیه و آله امام بر حق از نسل زهرا و علی؟ علیهم‌السلام وجود مبارک امام، حقیقتی است که هیچ انحرافی برای دنیا و آخرت در آنان دیده نمی‌شود و آنان که نور امامت را نشاناسند، خود را در منجلاب تباهی اسیر می‌سازند. توکل مولایم به بی‌نیاز هستی برای من لذت‌بخش بود. او به ما آموخت، توکل یک مفهوم اخلاقی و از آموزه‌های مکتب حیات‌بخش اهل بیت علیهم‌السلام است و آن زنده کردن روح آدمی در کوران حوادث است و با توکل است که انسان آزاده، می‌جنبد و در ناملایمات چون شیر می‌خروشد و ترس را فراموش می‌کند و خدا را حاضر و ناظر بر اعمال خویش می‌بیند، از سکون و خمودگی می‌گریزد و خود را تسلیم بی‌مهری‌های حوادث اجتماع نمی‌کند. مولای من معیار حقیقت بود و در عملکرد خود، به احدی غیر خدا تکیه نداشت و تکلیف از جانب پروردگار را به احسن وجه [صفحه ۶۴] انجام داد. قرآن هم، معامله‌ی سعی و تلاش در راه هدف و توکل به خدا را تضمین فرمود. [۵۹]. امام عاشقان در راز و نیازهای عاشقانه با خالق، ملایک آسمان را به شگفت واداشت و این خلقتی بود که خداوند به ملایک فرمود: «در خلقت انسان چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.» [۶۰] در مدت هم‌جواری امام عشق با بیت‌الله الحرام، سیل نامه‌های کوفیان روانه گشت. پسر فاطمه علیها‌السلام! ما را دریاب که در منجلاب بی‌امامی فرو رفتیم و راه راست را از بی‌راهه، تشخیص نمی‌دهیم. امور بر ما مشتبه گردید. روابط مردم گمراه کننده گشت. تو ای خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله! به فریاد ما برس، تا ما، بیش از این در باتلاق جهل و سردرگمی فرو نرویم و آخرت را به دنیا نفروشیم. امام رئوف مهربانانه، نوشته‌های کوفیان را می‌دید و در آن تأمل می‌نمود. مقتدای خود را می‌دیدم که برای جواب نامه‌ی کوفیان قلم به دست گرفتند تا کلام آسمانی را بر سینه‌ی لوح زرین خدمات اهل بیت عصمت علیهم‌السلام بر بشریت بنگارند: «بسم الله الرحمن الرحیم از حسین بن علی به اشراف و مؤمنان و مسلمانان. اما بعد: هانی و سعید [۶۱] نامه‌های شما را آوردند، از مطالب [صفحه ۶۵] آگاهی یافتیم. سخن بیشتر شما این بود که (ما امام نداریم به سوی ما بیا، امیدواریم خدای بزرگ توسط تو، ما را بر هدایت و حق فراهم آورد). اکنون برادر و پسر عمو و مورد وثوق خاندانم (مسلم بن عقیل) را نزد شما می‌فرستیم؛ از او خواسته‌ام تا احوال و امور و افکار شما را برای من بنویسد. اگر نوشت که بزرگان و اندیشمندان و خردمندان‌تان، بر آنچه فرستادگان شما می‌گویند و در نامه‌های‌تان خواندم، یکی می‌باشد؛ به زودی نزد شما خواهیم آمد. به جانم سوگند! امام و رهبر نیست، مگر آن کسی که به قرآن عمل کند و عدل را به پا دارد و حق را اجرا نماید و خود را وقف راه خدا سازد، والسلام.» [۶۲]. [صفحه ۶۷]

عباس علیه السلام و اعزام سفیر عشق به کوفه

دست نوشته یادگار رسالت و امامت به مهری مزین گشت، داستان با لیاقت آقا مسلم بن عقیل پیش آمد و مدال افتخار را از داستان فخر اولیا دریافت داشت: مسلم جان! تو را به کوفه روانه می‌کنم، به سوی اهالی نامه‌رسان، که انبوه نامه‌های رسیده، از دیار آنان می‌باشد. عزیز من! امید به خدا دارم که کار من و شما به شهادت ختم گردد. در کوفه، افراد مورد اطمینان را جویا شو و نزد آنان سکنی گزین و عملکرد خویش را، گزارش کن. خداوند آن چه که خیر است برایت مقرر فرماید. کلمات مولایم در جان سفیر عاشقی نقش بست. آقازاده، رهسپار دیار کوفیان گردید. پسر زهرا علیها‌السلام! خداحافظ. فخر ساجدین، زین‌العباد سجاده‌نشین! خداحافظ. زینت مولای من علی علیه‌السلام زینب خاطرات فاطمه علیها‌السلام! خداحافظ. پسران بانوی حیا، جوانان ام‌البنین! خداحافظ. اهل حرم! خداحافظ. کوله‌بار عاشقی بر دوش نهاد. او در تعهد و تدین شهرت داشت. [صفحه ۶۸] امام خود را خوب

می‌شناخت و جایگاه امامت برایش روشن بود، می‌دانست از سوی چه کسی و برای چه امری مأمور گشته. مسئولیتی بزرگ که می‌خواهد هستی خود را، فدا سازد تا فرمان امام خود، اطاعت نماید. نامه‌رسان شدن برای چنین امامی علاوه بر لیاقت، خود مایه‌ی مباحثات است. دیگر برای او هر دو جهان معنا نداشت. رکاب عشق را به پا بست و نامه‌ی امام عاشقان را بر صفحه‌ی دل نگاشت و اطاعت امر عاشقی به گردن آویخت. اما سخت بود برای او دل کندن از کنار پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله جگر گوشه‌ی زهرای اطهر علیها السلام. او که تاکنون از این خاندان چشم نمی‌کند، چگونه باید دل بکند و غزل خداحافظی بخواند؟ این امر آسان نبود جز اطاعت‌پذیری از امام خود. دلاوری که مورد وثوق خاندان نبوت بود؛ رشید و جوان مرد بود و در عشق و ارادت به خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام رضایت آن پاکان را داشت. پرچم‌دار سپاه امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ صفین. در جهادی دیگر، پای همان پرچم، عازم کوفه شد. هنگام رفتن دست به گردن امام خود انداخت و خداحافظی نمود و می‌گریستند. سخت بود جدایی آن دو آقازاده، دو امام و مأموم؛ اما مولای من برای اتمام حجت با مردمی که چنین دستی، دراز نمودند و چنین تقاضایی کردند، به آن‌ها پاسخ مثبت داد تا با [صفحه ۶۹] مساعد بودن زمینه برای تبلیغ اسلام، رسالت دین محمد صلی الله علیه و آله را، ابلاغ نماید. آقازاده، حرکت نمود تا مردم را به سوی تشکیل حکومت اسلامی دعوت نماید. آن سفیر عاشق که اطاعت امر مولایش را به گردن داشت و بیداری مردم را بر خود واجب می‌دانست در نهایت دقت و زیرکی اهداف خود را دنبال می‌نمود. [صفحه ۷۱]

عباس علیه السلام و حرکت کاروان عاشقی از مکه

سعی صفا و مروه، طواف به دور کعبه، کعبه‌ی مقصود، کعبه‌ی معبود، حمد و ستایش به جانب خدایی محمود، اقرار به مرگ و قیامت، سرودن شدت شوق خود به دیدار پیامبر و وصی او علیهما السلام، دیدار مادر، بوسیدن روی برادر؛ گویا امام، کربلا را می‌دید که گرگ‌های تشنه به حرمت انسانیت دندان تیز نمودند. همان نادیده‌گیران سنت نبی صلی الله علیه و آله، بدعت‌گذاران و نوآوران در اسلام. آنان که دین را در قرائت جدید وارونه جلوه می‌دادند. قرآن را تفسیر به رأی می‌کردند و نظرهای خود را بر کتاب خدا، حاکم می‌نمودند و احادیث ساختگی را، بر سنت زیبای محمدی وارد می‌دانستند، خود را ولی مردم معرفی می‌کردند. من عباس بودم، نگهبان خیمه‌های زائران قافله‌ی عشق. امام خود را می‌دیدم که خشنودی حق را می‌سراید و شکیبایی در مقابل بلا را زمزمه می‌کند. مؤذن اذان می‌گفت، شبه مصطفی صلی الله علیه و آله، جان مرتضی علیه السلام، اکبر لیلا، نغمه‌ی الله اکبر سر می‌داد. مولای من با این صدا آرام می‌گرفت. گمانم این پسر جانش به جان مولا بسته [صفحه ۷۲] بود. آرامش نبی صلی الله علیه و آله در مدینه، شبه نبی صلی الله علیه و آله در سفر عشق، آرامش جانش بود. من پیامبر صلی الله علیه و آله را ندیده بودم؛ ولی از همه شنیده بودم که هیچ کس، چون علی اکبر به او شبیه‌تر نبود. اشبه الناس خُلُقًا، خُلُقًا و منطقا برسول الله؛ نگاه‌های اکبر، چشمان پیامبر صلی الله علیه و آله را برای دیدگان پدر به ارمغان می‌آورد. پدری که با صدای قرآن رسول خدا صلی الله علیه و آله به خواب می‌رفت و چشمان خود را در قلب او می‌بست و چشم در چشمان خُلُقِ عظیم خلقت باز می‌نمود، در کاروان خود، شبه مصطفایی داشت که یادآور تمام لحظات پیامبر صلی الله علیه و آله و اذان او یادآور نماز حیدر علیه السلام بود. افتخار سقایت و آب‌آوری برای جمع اندک از بزرگ کاروان بشریت نصیب من شد؛ اما اکبر جوان با قد رعناى خود، وقتی اسب را در رکاب می‌گرفت و مشک بر دوش می‌نهاد، دل تمام ساقیان عالم از حسرت، آب می‌جوشید. او عطش عشق مکتب پدر داشت. چندین و چند بار اهل حرم را سیراب نمود و دعای پدر را پاداش گرفت که سقاك الله خدایت سیراب کند، جوان رشید من! هشتم ماه ذیحجه، حج بدل به عمره گشت. [۶۳] و امام عاشقی بر عکس سیل جمعیت، شنا نمود. مردم به ره کعبه، به آداب حج [صفحه ۷۳] ظاهری ادامه می‌دادند، مولای من، کعبه‌ی دیدار را برگزید تا خون محبوب هستی، در خانه‌ی امن الهی ریخته نشود و حرمت کعبه شکسته نگردد. اهل و عیال به همراه داشت تا شاهد باشد، خدایشان اسیری آل الله را ببیند. اهل حرم بار بستند، مقصد، کوفه. زنان و

کودکان بر جهازهای شتران سوار گشتند. امام علیه‌السلام با این حرکت مبنای سیاست اسلام را به دنیا معرفی کرد. من بودم با قامت زیبای اکبر، در کنار یادگار امام مجتبی علیه‌السلام خدمت خانم رسیدیم. شکوه و جلال یادگار کوثر را نمی‌شد ندید. من که سفارش‌های مادرم را فراموش نکرده بودم. من که جان خود را به احترام فرزندان زهرا علیها‌السلام به امانت داشتم، زیر بغل خواهرم زینب را گرفتم و ناموس زهرای آفرینش را با عزت و احترام مخصوص، سوار نمودم. تازه، قطره‌ای از دریای بی‌کران محبت‌های مادرم را به این خانم، انجام ندادم. زینب هستی، بیش‌تر از این‌ها بر گردن ما حق دارد. به فرمایش مادرم: نگاه این زن، ما را به یاد زهرا علیها‌السلام می‌اندازد. مگر هستی چند کوثر دارد؟ مگر بهشت بدون رضایت زهرا علیها‌السلام ورودی دیگری هم دارد؟! فرزند خاتم رسولان صلی الله علیه و آله عازم دیار کوفیان گشت. دیار مردمانی که دل‌های آنان با امام علیه‌السلام بود اما شمشیرهایشان با دشمنان او. کوفیانی که بیعت خود را با نماینده امام علیه‌السلام اعلام نمودند. نماینده‌ی [صفحه ۷۴] شایسته‌ی پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله بیست و هفت شب قبل از حرکت کاروان آزادی و حماسه، برای امام علیه‌السلام نوشت که درنگ مکن، به سوی مشتاقان و شمشیر به دستان علیه دشمنان اسلام بشتاب. ولی خبر شهادت آن عبد صالح خدا، به ظاهر به امام من که جان من فدای او و اجداد و فرزندانش باد نرسیده بود. درنگ در کارش دیده نمی‌شد. کاروان عاشقی هر لحظه شتابان‌تر می‌گشت، بزرگان را می‌دیدم، نامه‌های آنان را می‌خواندم که همگی پسر طاهره هر دو جهان را، از رفتن باز می‌دارند؛ اما امام عاشقان تعطیلی احکام دین محمد صلی الله علیه و آله را تحمل نمی‌نمود. عبادت‌های ظاهری و مظلوم‌ستیزی و ظالم‌پرستی، او را رنج می‌داد. اختلاف طبقاتی باعث آزرده‌گی خاطر مبارک بود. بهترین بنده خدا، کاروان آزادی و آزادمنشی را به قصد تبلیغ دین خدا، به راه انداخت و به سوی مردمی که هر آینه منتظر شکستن حرمت خدا بودند حرکت نمود، در حالی که می‌فرمود: «این دنیا دگرگون و ناآشنا شده، نکویی‌هایش پشت کرده و جز مقدار ناچیزی، همانند ته مانده‌ی ظرف و زندگی پستی چون چراگاهی و خیم، از آن باقی نمانده. مگر نمی‌بینید کسی به حق رفتار نمی‌کند و از باطل دست نمی‌کشد؟ تا مؤمن به حق، مشتاق لقای خدا بشود؟ من مرگ را جز سعادت نمی‌بینم و زندگی با ستمکاران را جز محنت نمی‌دانم.» [۶۴]. [صفحه ۷۵] در ادامه مسیر زهیر بن قین آن مرد عطش‌ناک جرعه‌ی شهادت، به اهل حرم پیوست. خوشا به حال یاران، خوشا به حال تمام مردان و زنانی که راه مولای من حسین علیه‌السلام را سرلوحه خود قرار می‌دهند. منزل به منزل کاروان عاشقی، به سوی قربان‌گاه عشق حرکت می‌کرد. در منزلی خبر شهادت فرستاده‌ی لایق مولا، به دیار کوفیان، آقا مسلم بن عقیل به امام علیه‌السلام رسید: (انا لله و انا الیه راجعون). [۶۵]. مولای من اهل حرم را از شهادت او آگاه نمود. چه جانانه به حرکت خود ادامه داد و چه زیبا از پس مسئولیت برآمده و عاشقانه سرود عاشقی را در دیار کوفیان سرود و غریبانه جرعه نوش شهادت گردید. خلعت زیبای جهاد و شهادت بر قامت رعنا و مبارک باشد. امام من به راه خود ادامه می‌داد و برای تبلیغ دین محمد مصطفی صلی الله علیه و آله آرام و قرار نداشت، تفسیر آیات الهی می‌نمود که «خدا به یاری مؤمنین و مستضعفین وعده داده» [۶۶]، «وعده خدا حق است و از وعده‌اش تخلف نمی‌کند». [۶۷]. در آن لحظات گفت‌وگوی امام من با علی بن حسین علیهما‌السلام شنیدن داشت: «پسرم علی جان! به خدا سوگند! جوشش خون من آرام نمی‌شود تا خدا مهدی را برانگیزد و او انتقام خون مرا از [صفحه ۷۶] هفتاد هزار منافق کافر فاسق بگیرد». [۶۸] مولای من به ظهور پسرش مهدی بشارت می‌داد. من بشارت آخرین حجت خدا را از پدر، از زبان پیامبر خدا و بانوی دو عالم صدیقه‌ی کبری علیهم‌السلام شنیده بودم و در این باره از تلاش و اجتهاد و استنباط در چگونگی پایان امامت، چیزی کم نگذاشتم و به یقین رسیدم که «ائمه، جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشند و تعداد آنان دوازده نفر می‌باشند.» [۶۹]. حر بن یزید ریاحی از راه قادسیه رسید، خیمه‌ای در نزدیکی خیمه‌های آل فاطمه علیها‌السلام بنا نهاد، نماز ظهر و عصر را به امام عشق اقتدا نمود. هنگام حرکت قافله‌ی عاشقی، در مقابل امام عاشقان صلی الله علیه و آله ایستاد و از نامه‌ی کوفیان ابراز بی‌خبری نمود. من مأورم و معذور، نه به کوفه می‌روی و نه به مدینه. امام من، در حق او نفرین کرد و راه نه کوفه و نه مدینه را در پیش گرفت. [صفحه ۷۷]

عباس علیه السلام و ورود به سرزمین عاشقی

کربلا جولان گاه عاشقی، میدان عشق و سرسپردگی، دوم محرم سال شصت و یک هجری؛ کاروان عشق به سرزمین عاشقی فرود آمد و فصلی تازه در تاریخ عاشقی عباس به آل رسول صلی الله علیه و آله گشوده گشت. من بودم با زمزمه‌های زین العباد سجاده‌نشین کوی عاشقی، با بازی‌های کودکانه‌ی شکافنده‌ی علوم بعد نبی صلی الله علیه و آله. آخرین بازمانده آل عبا پیغمبر صلی الله علیه و آله به صحرا بی پناه آورد و در محاصره قرار گرفت. من بودم با خیمه‌های اهل بیت عصمت علیهم السلام، با نگاه‌های قشنگ زینب علیها السلام، سکینه، رقیه، با گریه‌های عبدالله رضیع، کودک شیرخوار خانم رباب، صورت قشنگ قاسم، قد کشیده‌ی اکبر، عون، جعفر. من بودم با پیرمردی عاشق، حبیب بن مظاهر و من بودم با مناجات‌های مولای خود امام حسین علیه السلام. عباس بود با سرزمین عاشقی، کربلای محبت و دوستی فرزندان علی علیه السلام. خدایا! چه می‌دیدم؟ نسل زهرا علیها السلام به بیابانی پناه آورده و خیمه برافراشته بود. مولای من نام آن محل را پرسید، خاک آن را بوید، آسمان را نگر است و سر به جانب آن بالا برد و فرمود: (انا [صفحه ۷۸] لله و انا الیه راجعون) [۷۰]؛ این همان کعبه‌ی عاشقی است. اینجا سرزمین شرف و آزادی است که حماسه‌ی احیای سنت نبوی صلی الله علیه و آله شکل می‌گیرد. لشکر عمر سعد به سرزمین «نینوا» فرود آمد، تمام جنگ جویان، سلاح را برهنه نموده بودند. گویا همگی قبل از هر چیز قصد ریختن خون خدا را داشتند. امرای لشکر عبیدالله بن زیاد به هر طریقی، خواهان کشتن جگر گوشه‌ی زهرا علیها السلام بودند. پسر «ذی الجوشن» هر دم، آتش این فتنه را افروخته‌تر می‌ساخت و برای ریختن خون پسر پیغمبر علیهما السلام می‌شتافت. آب بر فرزند کعبه بسته شد و یادگاران ریحانه‌ی بهشتی از تشنگی با صدای زمزمه‌ی فرات به خواب می‌رفتند. عباس توان دیدن آن صحنه را نداشت. او غیرت‌اش، اجازه نمی‌داد تا تشنگی اولاد زهرا علیها السلام را ببیند؛ اما نگاه من، در نگاه امام بود تا کلام خدا را از زبان او بشنوم. تیرگی در میان مردم موج می‌زد. با روی آوردن به لحظات زودگذر دنیا از رسول هدایت، روی گردانند. مسلمان‌زاده بودند، ولی راه گمراهی کفر را برگزیدند. چون از راه امامت فاصله گرفتند، طریق ضلالت، آنان را پیدا نمود و بلعید. مسلمان در زمان فتنه و آزمایش باید دیندار باشد تا اسیر شیطان نشود و جهنم را برای زندگی خود به ارمغان نیاورد. [صفحه ۷۹] لحظه به لحظه، آتش یزیدپرستان مسلمان نسبت به ثقل الله اصغر، بیش‌تر می‌شد. عرصه بر کاروان فرهنگ پیام‌رسانی اسلام، تنگ‌تر می‌شد. نعره‌ی عمر سعد را شنیدم که فریاد برآورد: «ای لشکر خدا! سوار شوید و بر آن‌ها یورش برید.» [۷۱]. هنگامه‌های غروب نهم محرم امام خود را می‌دیدم، عباس بودم و می‌سوختم. پسر غریب فاطمه علیها السلام مقابل خیمه نشسته بود. نگاه زینب علیها السلام به برادر، سوز داشت. بر شمشیرش تکیه زده بود، امامی که در آسمان‌ها ملایک را تعلیم متزه بودن آفریدگار، از هر عیب و نقص می‌داد و فخر تمام انبیا بود و تمام هستی در او خلاصه می‌شد، بر گوشه‌ای تنها نشسته بود. برای من سخت بود دیدن امام خود در آن حال. اما من، مطیع فرمان او بودم و آن حضرت فرماندهی فرهنگ اسلام راستین در سرزمین کربلا- مقتدای من فرمود: «برادرم! سوار شو و به نزد اینان برو و بگو چه می‌خواهید برای چه آمده‌اید؟» [۷۲]. من و «زهیر بن قین» آن مرد عاشق مکتب اهل بیت علیهم السلام و «حبیب بن مظاهر» و عده‌ای از عاشقان دین خدا از کاروان حماسه‌ی پیام حسینی به سوی لشکر دشمنان خدا رفتیم. گفتم «چه می‌خواهید و در ذهن تان چه دارید؟» [۷۳]. [صفحه ۸۰] پیشنهاد عبیدالله آن دشمن حيله‌گر خدا را، بیان کردند: یا تسلیم و یا جنگ. گفتم: «پس شتاب نکنید تا نزد مولایم امام عاشقان بروم و مطالب را بازگو نمایم.» [۷۴] آن دو حبیب خدا به همراهی همراهان، در مقابل لشکر دشمن اهل بیت علیهم السلام ایستادند و من خبر را به محبوبم رساندم. پسر پیغمبر و یادگار کوثر علیهم السلام در راز و نیازی عاشقانه با خدای خود نجوا داشت. خدایا! اهل بیت، اهل جنگ و خون‌ریزی نیستند. آن‌ها برای هدایت مردم مأمورند. تمام سختی‌ها و اسیری ما، ابلاغ رسالت نبوی می‌باشد و برای ترویج دین تو و خدمت به خلق تو و ساختن دنیایی آباد برای مردم و اسکان در بهشت جاویدان به کوه و صحرا

زده‌ایم. حالت امام خود را دیدم و چشمان خود را به جمال منور فرزند نبی صلی الله علیه و آله روشن نمودم. گزارش را خدمت مقتدای خود عرضه داشتم و خواسته‌های بدخواهان دین و دنیای مردم را، بیان نمودم. پسر برترین زن هستی علیها السلام با نگاهی به آسمان فرمود: «اگر می‌توانی تا فردا از ایشان مهلت بگیر و امشب را بر ما بازگردان؛ شاید ما امشب برای پروردگار نماز بخوانیم و به درگاه او آمرزش خواهی نماییم. زیرا خداوند می‌داند که من نماز و تلاوت کتاب او، قرآن عزیز و دعا و استغفار را دوست دارم.» [۷۵]. [صفحه ۸۱] اشک چشمان من، مجال حرکتی باقی نگذاشت. از حالت امام خود سوختم. پسر امیرالمؤمنین علیه السلام چگونه برای راز و نیاز عاشقانه‌ی خود با خدا، از بی‌خبران، مهلت می‌گیرد؟! گفتم: خدایا! تو شاهد بودی از فرزند زمزم و صفا چه شنیدم؟! خدایا! من عرفات را دیدم، دعای عرفه را شنیدم، عالی‌ترین مضامین تربیتی اخلاقی را به گوش جان سپردم. امشب پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله با خدا، چه گفت و گویی دارد؟ پس لطفی بفرما تا خدمت‌گزاری عباس به فرزند فاطمه علیها السلام کم نباشد. به طرف لشکر دنیاپرستان رفتم، نصیحت‌های دو سرباز دلاور اسلام که هنگام برگشتن به محضر امام علیه السلام در مقابل لشکر دشمن ماندند، کارساز نبود. خدا نیارورد برای کسی که امام زمان خود را نشناسد و یا بر او خروج نماید! شب عاشقی امام عشق با خدای سبحان، مهلت داده شد. من هم که لیاقت علم عاشقی را خدا مرحمت فرمود، همراه امام و دیگر عاشقان به راز و نیاز عاشقانه پرداختم. ما بودیم و رابطه‌ی پروردگار. خدایا! «روزی که نه مال سود می‌دهد و نه فرزند، پدر از پسر می‌گریزد و مادر، طفل شیرخوار را جدا می‌سازد» به من رحم کن. خدایا به عباس توفیق شناخت لحظه به لحظه اهل بیت علیهم السلام را مرحمت فرما. آنان که به این دامن چنگ زنده نه در دنیا محتاج می‌شوند و نه در آخرت؛ زیرا تقسیم بهشت و جهنم از اهل بیت کرامت و رأفت علیهم السلام است. [صفحه ۸۳]

عباس علیه السلام و شب عاشقی با خدا

مولای من، یاران را جمع نمود. وفاداران گرد او، حلقه زدند. مولای عاشقان حمد و سپاس الهی را به جا آورد و فرمود: «خدایا! من، سپاس می‌گویم تو را بر این که ما را، بر نبوت گرامی داشتی و قرآن را به ما آموختی و در دین ما را، دانا ساختی و گوش‌های شنوا و دیده‌های بینا و دل‌های آگاه به ما ارزانی داشتی. پس ما را از سپاس‌گزاران قرار بده. اما بعد؛ به درستی که من یارانی باوفاتر از یاران خود، سراغ ندارم. آگاه باشید! من به همه‌ی شما رخصت دادم؛ پس همه‌ی شما آزادانه بروید و بیعتی از من به گردن شما نیست.» [۷۶]. در شب حماسه و احیای سنت نبوی صلی الله علیه و آله یاران و انصار بی‌نظیر، یکی پس از دیگری اعلان وفاداری نمودند و زندگی بعد امام‌شان را، زندگی پست خواندند و پروانه‌وار به دور شمع امامت می‌گشتند. چون مولای من چنین لب به سخن گشود، تمام بدنم لرزید. امتحان سختی بود! گفتم سبحان الله، خدایا! مگر می‌شود، عباس زنده باشد و پسر فاطمه علیها السلام چنین غریبانه سخن بگوید؟! بنی [صفحه ۸۴] هاشم همه، به خدا پناه بردند و زندگی بعد مولا را بی‌ارزش خواندند. شیرین سخن کربلا، آقازاده‌ی امام مجتبی علیه السلام با شیرین‌تر از عسل خواندن مرگ در رکاب عمو غوغایی به پا کرد. پسران آقا عقیل بن ابی طالب علیهما السلام داغ‌دیدگان آقا مسلم بن عقیل علیهما السلام، چون خطاب پسر عمو را شنیدند، گفتند: «سبحان الله، مردم درباره‌ی ما چه می‌گویند؟! آیا نمی‌گویند ما، بزرگ و آقا و عموزاده خود را که بهترین عموها بود و واگذاریم و یک تیر، با ایشان نینداختیم؟! شمشیر و نیزه‌ای بکار نبردیم! و ندانیم چه بر سرش آمد. به خدا چنین کاری نخواهیم کرد؛ بلکه ما، جان و مال و زن و فرزند خود را در راه تو، فدا سازیم و در رکاب آقایمان جنگ می‌کنیم تا به هر جا که رسد. خدا زشت‌گرداند زندگی پس از سرور ما را.» [۷۷]. «مسلم بن عوسجه» سرود عاشقی سر داد: مولا جان! اگر هفتاد بار بمیرم دست از امام خود بر نمی‌دارم. «زهیر بن قین» که به خاطر اعمال نیکش، خدا او را عاقبت به خیر گرداند؛ فرمود: اگر هزار بار کشته شوم در راه امام خود، ارزشی ندارم. هر یک با مقتدای خود، اعلام وفاداری نمودند و در عشق حماسه حسینی سوختند و جاودانه گشتند. مولای خود را می‌دیدم که

عاشقانه به عالم بالا نظر داشت. با خود می‌گفتم: جان من به فدایت پسر فاطمه علیها السلام [صفحه ۸۵] مگر عباس، لحظه‌ای تحمل بدون تو را دارد؟ آن حالت، اصلاً برای من اتفاق نیفتاده بود؛ با اینکه دست پرورده‌ی خاندان امامت بودم و رابطه‌ی سه امام بر حق را با خدا می‌دیدم و با آن‌ها بزرگ شدم و مدال افتخار خدمت‌گزاری به فرزندان بتول علیها السلام را به گردن آویختم و با عشق آنان ادامه حیات دادم؛ آن شب رابطه مولا علیه السلام با خالق هستی خیلی عجیب بود. خواهرم زینب علیها السلام جان عباس، همی صبر عالم بود. وقتی او را می‌دیدم، انگار عمری تازه می‌گرفتم. چه محبتی خدا به من فرموده؟ من بارها احترام بی حد و اندازه‌ی مادرم را نسبت به او می‌دیدم، حتی سبب این همه، محبت را جویا شدم که فرمود: بوی مادرش زهرا علیها السلام از او بر مشام می‌رسد. حرکات و سکنات او شبیه دختر ختم مرسلین صلی الله علیه و آله است. عباس من! خدا خدمت‌گزاری‌شان را، نصیب ما قرار داده، چگونه محبت نورزم؟ دینی بر گردن دارم. مگر خدا در زمین چند حیدر و چند کوثر علیهما السلام دارد؟. در شب حماسه‌ی خون و شرف، چشمان خواهرم زینب را می‌دیدم، اسیر برادرش، امام عاشقان بود «گاهی از هوش می‌رفت و بر زمین می‌افتاد، مولا- علیه السلام بر می‌خاست، آب بر صورت خواهر می‌زد، او را تسلی می‌داد، آرام باش خواهرم! پرهیزگاری پیشه کن، بردبار باش. بدان اهل زمین همه، می‌میرند و اهل آسمان هم، به جایی نمانند، هر چیز هلاک گردد. جد من [صفحه ۸۶] بهتر از من بود و پدرم، بهتر از من بود. برادرم بهتر از من بود. (همه از دنیا رفتند) من و هر مسلمانی باید به رسول خدا تأسی کنیم» [۷۸] خواهرم صبوری پیشه کن. زین العباد هستی، آن سلاله‌ی پاک نبی صلی الله علیه و آله، با تن تبار خود، عشق یاران را می‌دید. گرمای صفای یاران با امام و عاشقی آنان با معشوق هستی، تن رنجور «علی بن حسین علیهما السلام» را با پرستاری جان عباس، زینب علیها السلام التیام می‌داد. آن امامی که خود می‌شنید. یا دهر اف لک من خلیل کم لک بالاشراق والأصیل من صاحب او طالب قتیل و الدهر لا- یقع بالبدیل و انما الامر الی الجلیل و کل حی سالک سبیل «آه از دوستی تو ای روزگار! چه قدر یاران و جویندگان خود را در صبح و شام کشتی؟ آری، روزگار به جای آنان دیگری را نمی‌پذیرد. راستی که پایان کار دست خدای بزرگ است و هر زنده‌ای باید این راه را، طی کند.» [۷۹]. من مجذوب رابطه‌ی خواهر با برادر بودم، وقتی جان عباس، زینت پدر، این کلمات را می‌شنید؛ گویا با هر نفس برادر قبض روح می‌شد. اصلاً طاقت شنیدن کلمات معشوق خود را نداشت. محبت آن خواهر و برادر را خدا داند و بس. [صفحه ۸۷] من نگهبان خیمه‌های آل رسول بودم گریه‌های خواهرم، امان از من ربود. سوز ناله خواهر، توان هیچ گونه صبری باقی نمی‌گذاشت. تحمل عباس در آن همه مصائب فقط عشق این خاندان بود. من در کنار وارثان ایوب پیغمبر بزرگ گشتم و تربیت شده‌ی این مکتب بودم. دفاع از کیان دین مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله تکلیف من بود و خدمت‌گزاری فرزندان او وظیفه‌ام، افتخارم، آبرویم بود. مولای من، دستور دادند خیمه‌ها را نزدیک هم بزنید و ریسمان‌های آن را داخل در، هم کنید. صدای قرآن پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله طالبان حقیقت را مست می‌نمود و به سوی خدا محوری و آزادگی و آزادی‌خواهی هدایت می‌کرد. نفس‌های خون خدا شنیدن داشت. قرآن ناطق، تلاوت قرآن می‌نمود: «البتة گمان نکنید آنان که به راه کفر رفتند، که مهلت دادن ما ایشان را به حال آن‌ها بهتر خواهد بود، بلکه مهلت می‌دهیم برای امتحان، تا بر سرکشی و طغیان خود، بیفزایند و آنان را عذابی رسد که به آن سخت‌خوار و ذلیل شوند. خداوند هرگز مؤمنان را وانگدارد و به حال کنونی که (مؤمن و منافق به یکدیگر شبیهند) تا آن که با آزمایش، بدسرشت را، از پاک گوهر جدا کند.» [۸۰]. زمزمه‌های «بُریر» آن دلیر مرد پارسا در نجوای عاشقانه با [صفحه ۸۸] امام عاشقی شنیدن داشت. یاران و همراهان با امام خود، زیباترین شب خلقت را به نمایش گذاشتند و تا صبح به عبادت خالق پرداختند و انگشت حیرت تمام ملایک را به دندان بردند و آن‌ها را به تواضع واداشتند. چشمان پسر ام‌البنین به دور خیمه‌های اطفال پسر فاطمه علیها السلام طواف می‌نمود که نکند با کوتاهی به آل رسول علیهم السلام، عبادتی بی‌وضو نمایم. [صفحه ۸۹]

هدف انبیا اصلاح جامعه بود تا عدالت در بین مردم محقق شود همه انبیا در مقابل حکومت جور، حکومت عدل را می‌خواستند و زمانه‌ای که توحید کنار رفته و منکرات، جامعه را فرا گرفته بود، امت پیامبر صلی الله علیه و آله مبتلا به نواهی رسول خدا صلی الله علیه و آله شدند و در میان مردم «خط مستقیم» توحید، کم‌رنگ شده بود. امام من برای اجرای حکومت اسلام قیام نمود. حکومتی که حق اهل بیت علیهم السلام است، آن‌ها وارث خاتم رسولان هستند؛ پس ارث را چه کسی صاحب می‌شود؟ مولای من برای عقیده‌اش، تکلیفش، دین جدش به کربلا آمد. برای اجرای برقراری نظام سیاسی و اجتماعی اسلام قیام فرمودند، تکلیف برایش مهم بود، بقای اسلام را می‌خواستند. صبح روز عاشورا، نگاه‌های خصمانه‌ی فرزندان امیه و حامیان‌شان شدت گرفت. خیمه‌های لشکر عشق مملو از اخلاص بود. پاک‌ترین لشکر هستی، در نقطه‌ای روی زمین گرد هم آمده بودند. اردوگاهی که تمام ملائک، حسرت پیوستن به آن را [صفحه ۹۰] می‌خوردند. سرورم را، دیدم. دستان نازنین خود را به طرف آسمان بلند نمود و فرمود: «بار خدایا! تو تکیه‌گاه منی در هر اندوهی امید منی در هر سختی. اندوهی که دل‌ها در آن سست شود و تدبیر در آن اندک گردد. دوست در آن خوار می‌شود و دشمن در آن شاد. من آن اندوه را به درگاه تو آوردم و پیش کسی جز تو، شکوه نکردم و بر غیر تو، دیده بستم. پس اندوه مرا برطرف نموده و گشایش دار. ای خدای بزرگ! تو صاحب اختیار هر نعمتی و دارنده‌ی هر نیکی و پایان هر آرزو و امیدی». [۸۱]. به مردم خطاب می‌فرمود: «مگر بشارت‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ی من و برادرم به شما نرسیده، (این دو جوانان اهل بهشتند) پس اگر سخن مرا تصدیق بکنید حق همان است مردم! به خدا از روزی که دانستم خدا دروغ‌گویان را دشمن دارد، دروغ نگفتم. مردم! در میان شما کسانی هستند؛ اگر از آنان پرسید، شما را به آنچه گفتم آگاه می‌سازند. از جابر بن عبدالله انصاری، ابوسعید خدری، سهل بن سعد ساعدی، زید بن ارقم و انس بن مالک پرسید تا شما را آگاه سازند که این گفتار را درباره‌ی من و برادرم از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدند». [۸۲]. با خود گفتم: مولای من! عزیز زهرا علیهاالسلام دشمنان و فریفتگان دنیا، سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ی دو امام بر حق را دروغ [صفحه ۹۱] پنداشتند، عصمت را نفی کردند و ولایت خدادادی را از شما گرفتند و علیه این خاندان ظلم و جور بنیان نهادند. در آن لحظات بود که صدای دل‌نشین مولای عاشقان، مجال حرکت جنبدگان را گرفت: «ای مردم! گفتار مرا بشنوید، بیایید تا به حقی که بر گردن شما دارم، پند دهم و عذر خود را به شما آشکار سازم. پس اگر انصاف دهید و تأمل کنید سعادت‌مند می‌شوید. اگر انصاف نمی‌دهید، پس خوب توجه کنید تا فردا، پشیمان نشوید. آنگاه درباره‌ی آنچه می‌خواهید. انجام دهید و مهلت ندهید. مردم! ولی من، آن خدایی است که قرآن را نازل فرمود. همان خدایی که سرپرست و یار مردمان شایسته است. مردم! نسب و نژاد مرا بسنجید، من کیستم، پس خویشتن را، سرزنش کنید و بنگرید آیا کشتن من و دریدن پرده حرمت من، برای شما سزاوار است؟ مگر من پسر دختر پیغمبر شما نیستم؟! مگر من، فرزند وصی پیغمبر شما نیستم؟! همان وصی، که پسر عمو و اولین ایمان آوردندگان به رسول اعظم صلی الله علیه و آله بود. مگر حمزه سیدالشهدا، عموی من نیست؟ مگر جعفر بن ابی‌طالب که با دو بال در بهشت پرواز می‌کند، عموی من نیست؟!» [۸۳]. در آن هنگامه سخت آزمایش، لحظات خالص شدن بندگان خدا، لحظات جدایی حق و باطل لحظات انتخاب بهشت و جهنم، [صفحه ۹۲] گناه کاری و هلاکت، دنیاطلبی و جنگ با پسر زهرا علیهاالسلام و یا مرگ با سرای بهشت جاوید، لحظاتی که من، عزیزترین مقام آفرینش را در رکاب امام خود بر عهده داشتم و خدمت‌گزار آنان بودم و خیمه‌ی حق را نگهبانی می‌دادم، نزدیک شدن شخصی را، از سوی سپاه دشمن دیدم، غیرتم، مجال هر کار را، از من گرفت. چه کسی جرأت نزدیک شدن به حریم اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را دارد؟ حر را دیدم، صدایش در گوش من بود. چهره‌اش را از یاد نمی‌بردم دلیری و شجاعت او را، زیاد شنیده بودم. مقام او را در سپاه دشمن آشنا بودم. او خدمت‌امیر دل‌ها رسید، سلام و ادب و احترام. عرق شرم را در پیشانی او دیدم. از مولای خود، شنیده بودم که «یکی از جهادهای واجب، جهاد با نفس است که انسان، خود را از گناه باز دارد و این بزرگ‌ترین جهاد

است.» [۸۴]. «پسر یزید ریاحی» زبان گشود: «خدا مرا فدایت سازد، ای پسر فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! منم همان کس که بر تو راه را بستم و سایه به سایه با تو همراه بودم؛ تا تو را در دیار پر آشوب، فرود آوردم. به آن خدایی که هیچ معبودی به حق جز او نیست، هرگز گمان نمی کردم، این مردم که منزلت تو را ندارند، با تو چنین کنند و سخن تو را نشنوند! پیش خود گفتم: باکی نیست که برخی اوامر [صفحه ۹۳] آن‌ها را بشنوم، تا گمان نبرند که از فرمان‌شان سرپیچی نمودم و چون با تو روبه‌رو شوند، پیشنهاد تو را می‌پذیرند. به خدا سوگند! اگر می‌دانستم نمی‌پذیرند، در حق تو این چنین خطایی مرتکب نمی‌شدم. اینک پشیمانم و به سوی خدا توبه‌کنان، نزد شما آمدم تا جانم را فدایت سازم. آیا توبه‌ی من پذیرفته است؟ امام رحمت و محبت، آن پناه‌گاه مطمئن آفرینش فرمود: آری خدا توبه تو را می‌پذیرد و تو را می‌بخشد.» [۸۵]. امیر لشکر عبیدالله دل بچه‌های فاطمه علیها السلام را لرزاند و راه زمین پهناور را بر آنان تنگ نمود. جسارت را تا جایی ادامه داد که امام زمان در حقیقت نفرین نمود: «ثکلتک امک، ما ترید؟» [۸۶] مادرت به عزایت بنشیند، از ما چه می‌خواهی؟! چرا مانع راه آل پیغمبر علیهم السلام می‌شوی، چرا کودکان ما را می‌ترسانی، چرا حرمت امام‌زادگان را رعایت نمی‌کنی. جواب داد «اگر کسی از عرب جز تو در چنین حالی که تو در آن هستی این سخن را به من می‌گفت، من نیز هر که بود، نام مادرش را به عزا گرفتن، می‌بردم؛ ولی به خدا! من نمی‌توانم نام مادر تو را، جز به بهترین راهی که توانایی بر آن دارم ببرم.» [۸۷]. آری چنین است مکتب حیات بخش اهل بیت سرور کائنات صلی الله علیه و آله که اگر ذره‌ای محبت این خاندان در دل باشد عاقبت به خیری [صفحه ۹۴] می‌آورد. این محبت بود که حر را از تمام مقامات دنیوی با تمام دارایی آن، به سوی لشکری در حال محاصره، حرکت داد. صدای قرآن پسر رسول هدایت و رستگاری، حر را تکان داد و از دنیاپرستی جدا نمود و به صف خداپرستان رساند. او دوستی محمد و آل او صلی الله علیه و آله را در دل داشت و آن محبت کارساز شد و او را جاودانه ساخت. «من مات علی حب محمد و آل محمد مات شهیداً.» [۸۸]. حر در رکاب امام علیه السلام جاودانگی را برگزید، رضایت خاندان پیغمبر علیهم السلام را انتخاب نمود. آن لحظه‌ای هم، که مانع حرکت کاروان حماسه شد، در نمازش به پسر زهرا علیهما السلام اقتدا نمود. اگر نبود آن اقتدا، جایگاه حر چنین نبود. چون نماز «بی‌ولا» شمع خاموش است. ولای اهل بیت علیهم السلام نور می‌باشد، هدایت در گرو این ولایت است و گرنه هر راهی بی‌راهه می‌باشد. حر بن یزید بهشت را به بهانه‌ای نفروخت؛ بلکه به بهای دست کشیدن از گناه و توبه کردن و پیوستن به لشکر خدا، آن را خرید. رو به جانب دشمن نمود و فریاد برآورد: «ای مردم کوفه! مادرتان به عزای‌تان بنشینند، راه نفس کشیدن را بر پسر پیغمبر بستید و از هر سو، او را محاصره کردید و از رفتن به سوی زمین‌ها و شهرهای پهناور خدا، از او جلوگیری کردید؛ به گونه‌ای که همچون اسیری در دست شما گرفتار شده، نه می‌تواند سودی [صفحه ۹۵] به خود رساند و نه زیانی را از خود دور سازد. آب فراتی که یهود و نصارا و مجوس می‌آشامند و خوک‌های سیاه و سگان در آن می‌غلتند بر روی او و زنان و کودکان و خاندانش بستید. تا جایی که تشنگی، آن‌ها را به حال بی‌هوشی درآورده. چه زشت رعایت پیغمبر صلی الله علیه و آله را درباره فرزندانش کردید! خدا در روز تشنگی محشر شما را سیراب نکند.» [۸۹]. از آموزه‌های مکتب اهل بیت علیهم السلام این است که در اسلام، انسان هیچ وقت به بن‌بست نمی‌رسد؛ یعنی دین به انسان نمی‌گوید تو را نمی‌پذیرم، تو گناه کاری بلکه در اسلام در هر شرایطی توبه گناه کاران پذیرفته است، زیرا «خدا توبه کنندگان را دوست دارد.» [۹۰]. توبه همان تلاطم درونی و پشیمانی از گناه و تصمیم بر ترک گناه است. در مکتب امامان دین علیهم السلام «خداوند منتظر گناه کاران است و به آن‌ها سلام می‌گوید و گناهان ایشان را محو می‌کند.» [۹۱]. قرآن نمی‌فرماید: من فقط تو را می‌آمرزم، اگر توبه نمایی؛ بلکه می‌فرماید: «علاوه بر آمرزش، نعمت و سعادت دنیوی؛ همانند باران برای تو می‌ریزد.» [۹۲]. حر با توبه‌ی خود و برگشتن به دامن سبز اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام درس آزادگی را به بشریت یاد داد و در روضه‌ی رضوان [صفحه ۹۶] خداوند پاک، جاودانه گشت و سلاله پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله و یادگار تمام انبیا را از خود راضی نمود و با دعای امام زمان خود، در رکاب او جان داد و (عند ربهم یرزقون) [۹۳] گشت. [صفحه ۹۷]

امام عاشقان و روز عاشقی

دهم محرم سال ۶۱ هجری، کاروان اسلام مجسم در سرزمین کربلا مقابل گرگ‌های تشنه به خون انسانیت ایستاد. دشمنانی که کمر همت خویش را برای برچیدن احکام آسمانی بسته بودند. صف لشکر خدا به همراهی اهل بیت علیهم‌السلام در مقابل دنیاپرستان فریب خورده قرار گرفته، مردم را موعظه دادم تا شاید سخنان پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله این بار اثرگذار باشد: «خدا را سپاس که دنیا را آفرید و آن را منزل فنا و نیستی قرار داد؛ که پیوسته، اهل خود را از حالی به حال دیگر درآورد. فریب خورده کسی است که فریب دنیا خورد و بدبخت کسی است که دنیا گمراهش کرد. پس فریب دنیا را نخورید. دنیا امیدوارانش را ناامید و آزمندان خود را محروم می‌کند. می‌بینم بر امری همت گماشته‌اید که با آن، خدا را بر خود خشمگین سازید و توجه کریمانه‌ی او را از خود بازدارید و عذاب او را بر خود فرود آورید و رحمت او را از خود دور کنید. پروردگار ما، چه خوب پروردگاری است؟ و شما چه بد بندگانی هستید که به اطاعت [صفحه ۹۸] خدا، اقرار کردید و به پیامبرش محمد ایمان آوردید؛ آنگاه به فرزندان او هجوم آورده‌اید تا ایشان را بکشید.» [۹۴]. اما گویا مردم جز دنیا چیزی را نمی‌دیدند و صدای عدالت را نمی‌شنیدند. لشکریان خدا، باده‌نوشان دیار مستان بودند و قهقهه‌ی عاشقی سر می‌دادند تا در رکاب امام‌شان شرافت و انسانیت را برای بشریت معنا نمایند؛ تا دنیا شاهد زورگویی‌های قدرت‌مندان عالم نباشد، گستره خسته‌ی زمین از نامهربانی رنگ عدالت را به خود ببیند، شرافت انسانی بازیچه‌ی دست شیاطین نباشد و زندگی‌های بی‌هدف برای بشر به ارمغان آورده نشود و انسان‌ها سرنوشت خویش را، خود در دست گیرند. «یاران با وفای من، سرنوشت خویش را می‌دانستند و آگاهانه قدم در این راه نهاده بودند. سربازان من، یقین داشتند ما بر حق هستیم و از مرگ نمی‌ترسیم.» [۹۵]. عاشورا مدافع زحمات جان فرسای ۲۳ ساله پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله است، عاشوار پاک کننده‌ی تمام افکار وارونه جلوه دادن اسلام عزیز است. شهادت من و یاران من، هیچ لطمه‌ای بر اسلام وارد نکرد. این گوهر ارزشمند به این خون‌ها نیاز دارد. باید بعد حماسی ملت‌ها بیدار می‌شد؛ تا مردم اسیر دیگران نباشند و سرنوشت [صفحه ۹۹] خویش را به دیگری واگذار نکنند. از رحلت خاتم رسولان صلی الله علیه و آله تا کربلا حوادث بسیاری رخ داد که اصل اسلام را تهدید می‌کرد و «اول شخص عالم برای آن فتنه‌ها اعلان خطر نمودند و راه‌هایی از آن خطرات را قرآن عزیز دانستند». همان قرآنی که (لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید) [۹۶] دشمنان ما نه تنها قرآن را پشت کرده بودند بلکه مفسران این نسخه‌ی سرنوشت ساز را، خانه‌نشین نمودند و وارثان زمین را آواره بیابان‌ها کردند. نژادپرستان بنی‌امیه فعالیت‌های مرموز را علیه اسلام عزیز هدایت می‌کردند و روز به روز برای براندازی این دین مقدس آماده‌تر می‌شدند. مساوات اسلامی را به طور کلی پایمال کرده، به حرام خدا دست بردند و در یک کلام هیچ قداستی برای اسلام باقی نگذاشته بودند. در کربلای آل رسول علیهم‌السلام پیروزی از بستر جهاد و متن خون روییده و قیام علیه ظلم و جور برای همه‌ی تاریخ با رنگ زیبای خون، رنگ آمیزی شده. حماسه‌ی ما، آوای بلند توحید را در همه‌ی فریادها و چکاوک شمشیرها و جست و خیز نیزه‌ها به پهنای آفرینش سر داد و این صدا خاموش شدنی نیست؛ بلکه رنگ جاودانگی به خود گرفت. از یک سو تمام قساوت، علیه آرمان خواهی مستضعفین عالم، [صفحه ۱۰۰] با همه‌ی هستی خود آمده بودند؛ تا دیگر اثری از سنت کامل‌ترین دین انبیا الهی باقی نگذارند. اما یاران کربلای من، همه‌ی عشق را بر پرده‌ی پهن هستی به نمایش گذاشتند و عاشقانه ایفای نقش نمودند، تا زمانی که هستی هست، آفرینش را بی‌کربلا- مفهومی نیست. گویا از آدم تا قیام قیامت صدای دل‌نشین آهنگ جهاد و شهادت گوش‌نوازی می‌کند. «ابرار عالم در علین» [۹۷] خاک کربلای ما را مهر نمازشان دارند. اگر کربلای آل احمد علیهم‌السلام نبود اکمال دین و اتمام نعمت خالق هستی در هجوم غارت‌گران به یغما می‌رفت. ما فرزندان آن رسول هستیم که خدایش او را چنین معرفی نمود: «لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمومنین رءوف رحیم»؛ «به تحقیق که شما را رسولی از خودتان آمد که ضرر و هلاکت

شما را بر او گران است و او حریص است بر هدایت شما و به مؤمنین رئوف و رحیم است». [۹۸]. فریاد برآورد: ای مردم! بدبختی شماها برای ما سخت است. ما امام رحمت رأفت پروردگار برای هدایت شما هستیم؛ اما دنیا آنان را اسیر خود ساخت و چون شکاری دست و پا بسته در گرو حيله‌های ابلیس بودند و از آیات الهی چیزی نمی‌فهمیدند: (صم بکم عمی فهم لا یعقلون) [۹۹].

[صفحه ۱۰۱] در مقابل جانشین بر حق رسول خاتم صلی الله علیه و آله ایستادند و برای براندازی احکام آسمانی هم‌قسم گشتند. تعطیلی احکام اسلام بر آل محمد دشوار بود و سخت بود برای مان این که دین، بازیچه‌ی دست دشمنان خدا باشد. لذا باید فریضه‌ی مقدس جهاد معنا می‌شد تا اسلام عزیز در زیر گرد و غبار خرافه پرستی مدفون نشود. اسلام به حماسه‌ای جاوید نیاز داشت و من باید این حماسه را با خون خود و اهل بیت و یاران بی‌بدیل، رنگ آمیزی می‌نمودم. آسمان شاهد حماسه‌ی خونین کربلا بود. همه‌ی هستی کربلا-را نظاره‌گر بودند. صدای اخلاص «مدافعین غدیر» در کربلای حسین تمام آسمانیان را به وجد آورد. من بودم با علم‌دار لشکر عباس محبت و وفاداری، پسر ام‌البنینی که جز نکویی، چیزی از او دیده نشد. نگهبان خیمه‌های آل رسول صلی الله علیه و آله مهربانانه و عاشقانه به اهل حرم می‌نگریست. بچه‌ها، در خیمه‌ها، قامت قشنگ پهلوان کربلا-را می‌نگریستند. فریاد «العطش»، کوه غیرت عباس را به لرزه درمی‌آورد. نگاه در نگاه برادر داشت، تمام ادب بود. جنگنده و جسور، اسلام‌شناسی قهرمان، ولایت‌مداری شجاع، عاشقی که تمام مدت عمرش از دستورات خدا و رسول و صاحبان امر سرپیچی نمود. من بودم و قامت زیبای اکبر، صورت قشنگ یادگار برادر، نگاه‌های بی‌کران خواهر، دعا‌های عارفانه‌ی پسر، قشنگ‌ترین سپاه [صفحه ۱۰۲] تاریخ به پاک‌ترین جا و عالی‌ترین مکان و متعالی‌ترین مقام می‌نگریستند. خلوص در بین لشکر موج می‌زد رنگ‌خدايي، رزمندگان عاشق‌ترین لشکر هستی را، از هر رنگی جدا و این سپاه را مختص خود خدا ساخت. (یا أيتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی). [۱۰۰]. در صبح حماسه‌ی عاشقی «من خوش نداشتم آغازگر جنگ باشم» [۱۰۱] جنگ و خون‌ریزی در دین جدم معنا ندارد. این دین نفی هرگونه زورگویی و برتری‌طلبی نموده و کرامت انسان‌ها را برای تمام ملت‌ها دستور فرموده. هیچ کس حق شکستن حرمت دیگری را ندارد و مردم از حقوق مساوی برخوردارند. ملاک و معیار برتری انسان تقوای الهی می‌باشد (ان اکرمکم عند الله اتقاکم) [۱۰۲]. جنگ از طرف سپاه دشمن شروع شد. یاران بی‌نظیر برای ربودن گوی سبقت، دست از پا نمی‌شناختند. مردان عاشقی که در شب عاشورا، عاشقان هستی را خجل نمودند، یاری دین خدا و همراهی پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله نهایت آرزوی‌شان بود. هر رزمنده‌ای در هنگام حرکت به سوی میدان، مکتبی از شجاعت و لیاقت، وفاداری و ولایت‌مداری ائمه‌ی دین را به یادگار می‌گذاشت. همه‌ی اخلاص در کربلا جمع بود. احسن بر این یاران! مرحبا بر این دلاور مردان! خوب دینداری نمودند. [صفحه ۱۰۳] ادب یاران خدا، مانع بود که دیگر یاران از آل عصمت زودتر از آنها وارد معرکه‌ی نبرد گردند. لذا عاشقانه به سوی قتلگاه پر کشیدند تا دین بر زمین نماند و «ولی خدا» تنها نشود. پرپر شدن یک‌ایک کبوتران را دیدم، سرهای مطهرشان را به دامن گرفتم و جاودانگی را به مدافعان عزت و شرف تبریک گفتم. بنی‌هاشم مولای‌شان را می‌بوییدند، به دور شمع امامت می‌گشتند. تنها بازمانده از پنج تن آل‌عبا را می‌دیدند و بوی آنان را از او استشمام می‌کردند. برایم سخت بود نگاه‌های زینب، آن شیر زن حماسه و شرف. قد قشنگ اکبر برای من دل‌ربا بود سرود شهادت یادگار برادرم، آهنگ قشنگ حماسه‌ی کربلا بود. در کربلای ما «فرزندم باقرالعلوم نظاره‌گر احوال کوفیان بود. محمدی که هم‌نام جدش، آن عقل کل و ختم رسل علیهم‌السلام بود، شمایل او چون شمایل رسول صلی الله علیه و آله بود. همان امامی که علوم عالم را می‌شکافت». [۱۰۳]

. زیبا وفاداری نمودند عاشقانه جنگیدند. نوبت به علم‌دار وفا رسید. علم‌دار غیرت و مردانگی. دینداری و ولایت‌مداری او را تمام عرب می‌شناختند. پهلوانی شجاع. دارای قد و قامتی کشیده. همانند پدرش امیرالمؤمنین علیه‌السلام فنون نظامی را، زیبا بلد بود. دشمن هرگز در میدان نبرد پشت عباس مرا ندید. او که عاشقانه می‌سرود: [صفحه ۱۰۴] یا نفس من بعد الحسین هونی و بعده لا کنت ان تکونی هذا حسین وارد المنون و تشریبین بارد المعین «ای نفس! بعد از حسین خوار باشی و دیگر زنده نباشی. این حسین

است که بر مرگ وارد شده و حال آن که تو آب سرد و گوارا می‌نوشی.» [۱۰۴]. «هنگامی که تنهایی برادر را دید» [۱۰۵] به سوی امام خود دوید و عرض کرد: «آیا اجازه میدان می‌دهید؟» [۱۰۶]. گریه‌ام بلند شد: «یا اخی انت لویبی» [۱۰۷] برادرم! تو علمدار لشکر منی. صدای از عمق وجود امیر لشکر شنیدم که می‌گفت: «سینه‌ام تنگ شده و از زندگی سیر شدم.» [۱۰۸]. تنهایی فرزند زهرا علیهاالسلام بر نازنین ام‌البین سخت گذشت. نگاهی به خیمه انداختم، گفتم: عباس من! «برای بچه‌ها مقداری آب بیاور.» [۱۰۹] امر برادر که شنید طلب آب نمود، صدایی شنید که کودک‌ان فریاد «العطش» می‌زنند مشک را بر شانه‌های غیرت نهاد و «به طرف قوم نابکار حرکت کرد»، [۱۱۰] «دشمن از هر سو به او احاطه کرده بود.» [۱۱۱] وارد شریعه شد. مثنی از آب برداشت تا رفع عطش نماید. عطش از [صفحه ۱۰۵] پیکاری نابرابر. اما نوشیدن آب کجا! غیرت عباس کجا؟! ادب در محضر امامان دین، چشم به هم زدنی از او ترک نمی‌شد. سنگینی ابزار و تجهیزات فردی، گرمای هوا، نبردی نابرابر، غریزه‌ی بدن با ورود در میان آبی روان و گوارا، قطعاً آدمی را به خود می‌کشاند. اما عباس کجا و لذت‌های دنیا کجا؟ «تشنگی برادر و اهل بیتش را به یاد آورد»، [۱۱۲] آب را رها و عزم میدان نمود تا بیش از این فشار تنهایی آل الله را تحمل ننماید. هر کس تیری داشت به سوی امیر عاشقی پرتاب می‌کرد. ناجوان‌مردی، ضربتی بر بازوی راست امیر وفاداری وارد نمود تا ساقی کربلای آل بتول علیهاالسلام بی‌دست گردد تا دست از دین برادر بردارد؛ اما پرورده‌ی دامن عصمت عاشقانه سرود: «والله ان قطعتموا یمینی انی احامی ابدان عن دینی و عن امام صادق الیقین نجل النبی الطاهر الامین» «به خدا اگر دست راستم را ببرید، من دست از دامن حسین، امام برحق و فرزند پیامبر امین صلی الله علیه و آله بر نمی‌دارم.» [۱۱۳]. غیرت پهلوان ام‌البین مشک را به دندان برد و شمشیر را به دست چپ من داد. عاشقانه می‌جنگید تا آب را به خیمه رساند. ضربتی بر دست چپ من اصابت نمود و علم وفاداری مرا، بی‌دست [صفحه ۱۰۶] نمود. تیری بر چشم مهربان من اصابت کرد؛ اما همه‌ی وفا بود. گویا هیچ ضربتی را ندیده بود. ولی در آن لحظه‌ای که تیر به مشک رسید دیگر امید سقای کربلا-قطع گردید. دلاور من دیگر توان حرکت نداشت. صدا زد: «علیک منی السلام.» [۱۱۴] برادرم مرا دریاب. «به خدا پشتم شکست، کمرم خم شد» [۱۱۵] بلند بلند صدا زدم: «آه برادرم! آه عباس من! آه، ای خون شفاف دل من! ای نور دیده‌ام! آه از بی‌یاوری! به خدا سوگند جدایی تو بر من، سخت و ناگوار است.» [۱۱۶]. سر آن نازنین خود را به دامن گرفتم، ادب را تماشا می‌کردم، تا هنگام شهادت عباس وفا، او را دراز کشیده ندیده بودم. سخت بود برای من، افتادن علم از دست «علمدار عاشقی». از چشمان قشنگ ماه بنی‌هاشم حیا می‌دیدم. گویا در آن دو چشمه‌ی غیرت و شرف نوشته بود: (برادرم! مرا به سوی خیمه‌ها، نبر) پسر ام‌البین، دامن کوثر هستی را لمس نمود، رضایت آن یگانه دخت عصمت را کسب نمود، خوب وفاداری کرد، زیبا و عاشقانه، امام‌شناس بود. در شناخت جانشینان رسول صلی الله علیه و آله چیزی کم نگذاشت. او همه‌ی وفا بود و تمام ادب در او خلاصه می‌شد.

پاورقی

[۱] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹. [۲] سوره احزاب، آیه ۳۳ (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا). [۳] سوره نجم، آیه ۲ و ۳. [۴] سوره احزاب، آیه ۶؛ لقد کان لکم فی رسول الله أسوة حسنة. [۵] سوره قلم، آیه ۴؛ وانک لعلی خلق عظیم. [۶] سوره نحل، آیه ۱۱۷. [۷] سوره حج، آیه ۶۳. [۸] وسایل الشیعه، ج ۱۷، ص ۷۳ - عوالی اللالی، ج ۱، ص ۶۷. [۹] بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۱۸۴. [۱۰] الارشاد، ج ۲، ص ۱۲۷. [۱۱] تحف العقول، ص ۵۷. [۱۲] سوره توبه، آیه ۱۲۸. [۱۳] سوره آل عمران، آیه ۱۸۵ - نساء آیه ۷۸. [۱۴] الطبقات الکبری، (ترجمه شده)، ج ۲، ص ۲۶۲. [۱۵] بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۰۰. [۱۶] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۳ - دلائل الامامة، ص ۴۷. [۱۷] بطل العلقمی، ج ۱، ص ۹۷. [۱۸] بحارالانوار، ج ۵۷، ص ۳۱۱. [۱۹] شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۳۰. [۲۰] سوره توبه، آیه ۱۲۰ - هود، آیه ۱۱۵ - یوسف، آیه ۹۰. [۲۱] سوره شوری، آیه ۲۳. [۲۲] الفین،

ص ۱۴۷. [۲۳] سوره بقره، آیه ۱۲۶. [۲۴] نهج البلاغه، حکمت ۷۴. [۲۵] موسوعه کلمات الامام الحسين عليه السلام، ص ۱۰۰. [۲۶] تأویل الآيات، ص ۴۳۰. [۲۷] نهج البلاغه، خطبه ۱۵۳. [۲۸] سوره حشر، آیه ۷. [۲۹] نهج الحق، ص ۲۲۸. [۳۰] نهج البلاغه، خطبه ۲۰۷. [۳۱] بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۱۰ / نهج الحق، ص ۳۹۶. [۳۲] بحار الانوار، ج ۴، ص ۳. [۳۳] الارشاد، ج ۱، ص ۲۳. [۳۴] نهج البلاغه، خطبه ۹۲. [۳۵] نهج البلاغه، خطبه ۲۳۴. [۳۶] نهج البلاغه، نامه ۳۵. [۳۷] نهج البلاغه، خطبه ۳. [۳۸] مقتل ابی مخنف، ص ۱۰. [۳۹] سوره اسراء، آیه ۷۰. [۴۰] هند زن ابوسفیان، مادر معاویه، در جنگ احد بعد از شهادت حمزه سیدالشهداء عموی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به قصد خوردن، جگر آن نازنین را به دندان برد؛ ولی چون بدن شهید به جهنم نمی‌رود، جگر در دهان هند سنگ شد تا خورده نشود. [۴۱] وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۹۵ - امالی مفید، ص ۳۴۹ - کشف الغمه، ج ۱، ص ۵۷۵. [۴۲] نهج البلاغه، حکمت ۱۰۹ و ۱۷۳. [۴۳] نهج البلاغه، خطبه ۹۲. [۴۴] اللهوف، ص ۲۴ - مثیر الحزان، ص ۲۵. [۴۵] همان مدرک. [۴۶] تحف العقول، ص ۳۷۷. [۴۷] بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۲۱ - تحف العقول، ص ۴۳۹. [۴۸] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹. [۴۹] نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱. [۵۰] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹. [۵۱] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۸. [۵۲] همان مدرک، ص ۳۲۷. [۵۳] نهج البلاغه، خطبه ۱۵۳. [۵۴] همان مدرک، خطبه ۷. [۵۵] نهج البلاغه، خطبه ۱۵۱. [۵۶] الفتوح، ج ۵، ص ۲۴. [۵۷] سوره نساء، آیه ۱۴. [۵۸] همان عبایی که پنج معصوم پاک، محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام در زیر آن جمع شدند و آیه تطهیر در شأن‌شان نازل شد. [۵۹] سوره احزاب، آیه ۳. [۶۰] سوره بقره، آیه ۳۰. [۶۱] هانی بن هانی سبعی، سعید بن عبدالله حنفی. [۶۲] تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۵۳. [۶۳] اعمال حج تمتع با عمره مفرده متفاوت است، در عمره مفرده باید احرام پوشید و به طواف رفت، دو رکعت نماز طواف، سعی بین صفا و مروه و تقصیر نمود و از احرام بیرون آمد. برخلاف حج تمتع که اعمال طولانی تری دارد. [۶۴] تحف العقول، ص ۲۷۹. [۶۵] سوره بقره، آیه ۱۵۶. [۶۶] سوره قصص، آیه ۴. [۶۷] سوره کهف، آیه ۹۸ - حج، آیه ۴۷ - روم، آیه ۶ - انعام، آیه ۷۳. [۶۸] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۹۹. [۶۹] بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۴۵. [۷۰] سوره بقره، آیه ۱۵۶. [۷۱] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۱ - روضه الواعظین، ج ۱، ص ۱۸۳. [۷۲] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۱ - روضه الواعظین، ج ۱، ص ۱۸۳. [۷۳] الارشاد، ج ۲، ص ۸۹. [۷۴] روضه الواعظین، ج ۱، ص ۱۸۲. [۷۵] اللهوف، ص ۸۹. [۷۶] اللهوف، ص ۸۹. [۷۷] اللهوف، ص ۹۱. [۷۸] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲ - الارشاد، ج ۲، ص ۹۴. [۷۹] مثیر الحزان، ص ۴۹ - اللهوف، ص ۸۱. [۸۰] سوره آل عمران، آیه ۱۷۹ و ۱۷۸. [۸۱] تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۱۸. [۸۲] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۶. [۸۳] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۶. [۸۴] تحف العقول، ص ۲۷۶. [۸۵] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۰ / الارشاد، ج ۲، ص ۹۸. [۸۶] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۷۷ - الارشاد، ج ۲، ص ۸۰. [۸۷] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۷ - الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۴. [۹۰] سوره بقره، آیه ۲۲۲. [۹۱] سوره انعام، آیه ۵۴. [۹۲] سوره هود، آیه ۵۲. [۹۳] سوره آل عمران، آیه ۱۶۹. [۹۴] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۶. [۹۵] الفتوح، ج ۵، ص ۷۱. [۹۶] سوره فصلت، آیه ۴۲. [۹۷] سوره مطففین، آیه ۱۸. [۹۸] سوره توبه، آیه ۱۲۸. [۹۹] سوره بقره، آیه ۱۷۱ - انعام، آیه ۱۸. [۱۰۰] سوره فجر، آیه ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰. [۱۰۱] الارشاد، ج ۲، ص ۹۶. [۱۰۲] سوره حجرات، آیه ۱۳. [۱۰۳] بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۲۲۵ - روضه الواعظین، ج ۱، ص ۲۰۶. [۱۰۴] مقتل مقرر، ص ۲۶۸. [۱۰۵] مقتل مقرر، ص ۲۶۷. [۱۰۶] همان مدرک. [۱۰۷] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۱. [۱۰۸] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۱ - مقتل مقرر، ص ۲۶۷. [۱۰۹] همان مدرک. [۱۱۰] همان مدرک. [۱۱۱] همان مدرک. [۱۱۲] همان مدرک. [۱۱۳] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۰ - مقتل مقرر، ص ۲۶۹. [۱۱۴] همان مدرک. [۱۱۵] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۲ - ج ۵۸، ص ۲۳۳. [۱۱۶] معالی سبطين، ج ۱، ص ۴۴۰ به نقل از موسوعه کلمات امام حسین علیه السلام.

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیتهای گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صد ها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خود کار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

